

بنیاد مطالعات ایران  
برنامه تاریخ شفاهی

عبدالمجید معینی

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده : آقای دکتر عبدالمجید مجیدی

مصاحبه کننده : قسمت اول خانم سیما دبیر آشتیانی

واشنگتن ، دی . سی . ۲۱ آوریل ۱۹۸۲

مصاحبه کننده : قسمت دوم آقای دکتر اعتماد

پاریس ، ۱۲ اکتبر ۱۹۸۲

( مصاحبه در دو قسمت )

فهرست مطالب مندرج درمباحثه شماره (۱) با آقای عبدالمجید مجیدی

<u>صفحه</u>	<u>موضوعات</u>
۱ تا ۵	۱- انتقال حکومت از علم به منصور و خصوصیات مربوط به او و ولین برخورد با منصور و هویدا
۵ تا ۷	۲- شخصیت هویدا و در دست گرفتن حکومت از طرف او
۸	۳- اطلاع از تشکیل حزب رستاخیز و مفهوم شاه از مردم و هدف حزب
۹	۴- بحث با شاه در مورد مسئله فساد
۹ تا ۱۱	۵- عکس العمل‌های عمومی نسبت به تشکیل حزب رستاخیز و عقائد شخصی او و این که رستاخیز یک نهضت است و نه یک حزب واحد و عکس العمل شاه نسبت به مصالحه تلویزیونی او در این موضوع
۱۳	۶- بحث با هویدا در مورد تشکیل کمیسیون شاهنشاهی بمنظور رسیدگی بعدم پیشرفت کارهای دولت و مسئله فساد و عدم رضایت شاه از سستی در کارهای دولت که موجب تشکیل کمیسیون گردید
۱۴	۷- اتخاذ جهت در استعفای از دولت ، خاطرات ابتهاج
۱۶ تا ۱۷	۸- نحوه تصمیم‌گیری ، اختیارات و مسئولیت‌های وزیران و مناسبات آنها با شاه در باره خط مشی امور مملکتی
۱۸ تا ۱۹	۹- دو چهره از شاه
۲۰ تا ۲۲	۱۰- علل انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۲
۲۲ تا ۲۵	۱۱- افکار رواندیشه‌ها در باره آینده ایران

خلاصه مندرجات مصاحبه شماره ۲ آقای دکتر عبدالمجید مجیدی

صفحه	
۲۶	۱ - خاطرات اولین آشنائی با امیرعباس هویدا ، تشکیل کانونها و مراکز تحقیق و بررسی .
۲۷	۲ - وضع خاص سازمان برنامه از نظر استقلال سازمانی ، تشکیل کانون مترقی از طرف حسنعلی منصور
۲۸ - ۳۰	۳ - تاریخچه تشکیل سازمان برنامه و نقش ابتهاج .
۳۱	۴ - تشکیل کانون اقتصاد و اعضاء آن .
۳۲	۵ - آشنائی با حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا .
۳۳	۶ - جدا شدن بودجه از وزارت دارائی و تشکیل دفتر مرکزی بودجه .
۳۴	۷ - سعه صدر هویدا و مشکلات انتقال بودجه از وزارت دارائی به نخست وزیری .
۳۵	۸ - خاطرات یک جلسه از جلسات شورای عالی اقتصاد ، اختلاف نظر هویدا با منصور .
۳۶	۹ - تنظیم اولین بودجه عمرانی و جاری و تحولات در امر تنظیم بودجه .
۳۷	۱۰ - مخالفت آموزگار و وزیر دارائی با انتقال بودجه به نخست وزیری .
۳۸	۱۱ - تصویب لایحه انتقال بودجه از وزارت دارائی به نخست وزیری در مجلس .
۳۹	۱۲ - نخست وزیری هویدا و کیفیت مدیریت او ، روابط آموزگار و هویدا .
۴۰	۱۳ - موجبات روی کار آمدن کابینه منصور ، افکار نوین محمد رضا شاه .
۴۱	۱۴ - وحدت نظر بین اعضاء دولت در پیروی از سیاست های کلی .

- ۱۵ - از بین بردن احساس حقارت در مقابل خارجی. مردم‌داری و سیاست‌های خاص هویدا.. ۴۲
- ۱۶ - شیوه‌های نوین مدیریت که از طرف هویدا وضع و اجراء میگردد. مسئله سازماندهی. ۴۳
- ۱۷ - بهترین سالهای حکومت هویدا. مشکلاتی که بعداً " برای او پیش آمد. ۴۴
- ۱۸ - عدم آشنائی هویدا از سوابق اشخاص. اشتباه در پاره‌ای از انتصابات. ۴۵ - ۴۷
- ۱۹ - خصوصیات چندجانبه هویدا و آشنائی با مطبوعات. ۴۸ - ۴۹
- ۲۰ - کاهش قدرت هویدا و پیدایش فتور در کارها. ۵۰
- ۲۱ - افراط هویدا در تقویت بعضی از همکاران، مشکلات سازمان بیمه‌های اجتماعی. ۵۱ - ۵۲
- ۲۲ - پیدایش تکنوکراسی در کار دولت و جدائی دولت از امور سیاسی. ۵۳ - ۵۴
- ۲۳ - حزب رستاخیز و نقش جناح‌ها. ۵۵
- ۲۴ - سهم و مسئولیت هویدا در امور مملکتی و روابط با اعلیحضرت و متابعت او از سیاست‌ها. ۵۶
- ۲۵ - پیشرفت‌های کشور. مشکلات اجتماعی آینده. ۵۷
- ۲۶ - مقایسه وضع فعلی با دوران گذشته. پاره‌ای از سنت‌های لاینحل مملکت. ۵۸

- ۲۷ - درهم ریختن سیستم اداری . وجود فئودالیسم در کشور  
و آثار آن . ۵۹
- ۲۸ - مسئله مسئولیت متصدیان امور . مشکلات ناشی از عدم  
مشارکت مردم . ۶۰
- ۲۹ - روابط بین آموزگار وهویدا و همکاری هویدا با آموزگار . ۶۱ - ۶۲
- ۳۰ - افکار و اندیشه های هویدا پس از برکناری از کاروتشکیل  
کمیسیونی برای رسیدگی به علل آن . ۶۲ - ۶۳
- ۳۱ - موضوع صمیمیت هویدا نسبت به محمدرضا شاه . نفوذ و تصمیم  
گیریهای علیاحضرت شهبانو . ۶۴ - ۶۵
- ۳۲ - بازداشت هویدا وعکس العمل او . موضوع خروج هویدا از کشور . ۶۵ - ۶۶
- ۳۳ - جهات بازداشت سران رژیم . هویدا و معرفی خودش به  
انقلابیون وادامه بازداشت او . ۶۶ - ۶۷
- ۳۴ - ناآشنائی هویدا به پاره از سنت های قدیمی . انسان  
دوستی و عواطف هویدا . ۶۷ - ۶۸ - ۶۹

سؤال: خواهش میکنم یک قدری راجع به سالهایی که در ایران بودید و مصدر کار بودید و مسئولیتهای مختلفی که در دولت داشتید و بخصوص راجع به روابطی که با آقای هویدا داشتید، میخواهم درباره آن مطالب از شما بپرسم. دلم میخواهد که اول بفرمائید که هویدا را چطور مردی میشناختید.

دکتر مجیدی: واللہ من هویدا را موقعی شناختم که معاون سازمان برنامه بودم و سالهایی بود که بعد از بحران اقتصادی سال ۱۳۴۰ و اوائل ۱۳۴۱، اقتصاد مملکت دوباره براه افتاده بود و سازمان برنامه یک نقش براه انداختن اقتصاد مملکت را بعهده گرفته بود و ما اعتباراتی را تخصیص داده بودیم برای رشته‌هایی که شغل زا بود و شغل ایجاد میکرد و فعالیت ایجاد میکرد و شرکتها و مباشران امور اقتصادی را به تحرک و امید داشت و یک دوره جالبی شروع شده بود و ما در جستجوی راه‌حل‌هایی بودیم که اقتصاد مملکت را از آن رکود خارج بکند. در زمان شروع برنامه سوم بود در مهر ماه ۱۳۴۱ که من معاون سازمان برنامه شدم و دورانی بود که امیدها شروع میشد و همه ب فکر آینده بودند و همه چیز وعده اینرا میداد که اقتصاد مملکت در نتیجه افزایش درآمد نفت و با تصمیمی که رهبری مملکت داشت، برای آنکه اقتصاد مملکت بطرف تشویق بخش خصوصی و تشویق فعالیتها برود و سرمایه‌گذاری دولتی در رشته‌های زیر بنا و رشته‌های اصلی آغاز گردد، در نتیجه همه اینها یک دوره امید بخشی نسبت به آینده پیدا شده بود. موازی با این امیدها و آرزوها و آمال، فعالیت‌های سیاسی نیز در کنار آن یک شکل دیگری گرفت. از سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ که مجلسی وجود نداشت و دکتر امینی مجلس را منحل کرده بود و دولت در واقع مملکت را با تصویب نامه اداره میکرد تا اینکه در زمستان سال ۱۳۴۱ انتخابات بشود و مجلس تشکیل گردد و نصیحت از اصلاحات ارضی بود، البته در مراحل اولیه آن، و هنوز ۶ اصل ششم بهمن اعلام نشده بود و بحث در این بود که اگر میخواستیم که اقتصاد مملکت تحرک پیدا کند، میبایستی برای اصلاحات ارضی فکری کرد. بحث‌ها تقریباً "در اطراف این مسائل بود و طبیعتاً" در جلسات و محافل تا اندازه‌ای بحث‌های اجتماعی و سیاسی خیلی داغی در جریان بود و به همراه آن گروه بندی‌های مختلف هم بود و این همان موقعی بود که گروه مترقی بابت کار حسنعلی منصور درست شده بود و گروه دیگری هم قبل از آن درست شده بود که اسمش را حالا درست بخاطر ندارم که باز آنهم از جوانهایی تشکیل میشد که در زمینه‌های سیاسی و مدیریت جامعه فکر میکردند. یک گروهی هم مسادر سازمان برنامه داشتیم که گروه کوچکی بود و دوستان مادر خراج از سازمان برنامه نیز بودند و ولی ما بی سروصدا تربودیم و گروه ما کوچکتر هم بود و یکعده از مدیران سازمان برنامه و مسئولین آن که هم فکر بودند و در هم جمع شده بودیم و همه ما مشغول تفکر درباره آینده بودیم و تشخیص اینکه چه راهی برای آینده مملکت و پیشرفت و توسعه آن بهتر است. در این آتمسفر بود که سازمان برنامه وارد برنامه سوم شده بود و طرح‌های زیادی هم مورد بررسی بود که در کا در برنامه سوم بمرحله

اجراء درآيد. تا اينكه رسيديم به اواخر سال ۱۳۴۲ و آهسته آهسته صحبت از اين بود كه دولت عوض ميشود، در اينجا بايد اين نكته را اضافه كنم كه انتخابات در نيمه دوم سال ۱۳۴۲ انجام شد و مجلس در پائيز سال ۴۲ تشكيل گرديد. در آن مجلس طرفداران حكومت علم زياد بودند و شايد بتوانم بگويم كه اكثريت داشتند. بهر صورت انتخاباتي بود كه حكومت علم انجام داده بود و طبعاً " مجلس موافق حكومت علم بود. در ۶ بهمن ۱۳۴۱ كه شش اصل انقلاب سفيد اعلام شده بود و بدنبال آن بحث‌هاي زيادي بود راجع به همين تشكيلات سياسي و انتخاباتي كه انجام گرفت، انتخاباتي بود كه طبعاً " متمایل به دولت بود و دولت در آن اكثريت داشت در اين حيص و بيص گروهی كه حسنعلی منصور تشكيل داده بود خيلي فعاليت ميكرد و يكبار هم به حضور اعلی حضرت شرفیاب شده بودند و اعلی حضرت آنها را خيلي تشويق کرده بودند و در اين موقع بود كه بوی آن میآمد كه دولت عوض ميشود. گرچه در ظاهر بنظر میآمد كه دولت بر اوضاع مسلط است و شروع برنامه رونق اقتصادي نيز كمالاً " موفقیت آمیز بود و اقتصاد مملكت بحركت درآمده بود و در نتيجه ما وارد يك دوره رونق اقتصادي شده بوديم و از نظر كارهاي عمراني نيز خوب پيشرفت ميكرديم و مرحوم علم بعنوان نخست وزير به نقاط مختلف مملكت سفر ميكرد و شروع طرحها را اعلام ميكرد و كلنگ ميزد و با مردم صحبت ميكرد و در نتيجه محيط اميدوار كننده پيش آمده بود و لي با وجود همه اينها بوورنگ اين میآمد كه دولت عوض ميشود و صحبت ميشود و شايع بود كه دولت ديگري روی كار میآيد. حالا راجع با اينكه چه شخصي مسئول چنين دولتي خواهد بود بحث‌هاي زيادي ميشد. شريف امامي براي خودش فعاليت ميكرد. منصور گروه ايران مترقي را داشت و بعلاوه گروههاي ديگري هم بودند كه فعاليت ميكردند. در اين حيص و بيص بود كه يكروز حسنعلی منصور بمن تلفن كرد كه در آن موقع عضو شوراي عالي برنامه بود و بدستور اعلی حضرت جزء سه نفر عضوی بود كه از خارج دولت انتخاب شد براي اينكه شوراي عالي برنامه يك شكل كاملتري داشته باشد و فقط صد در صد دولتي نباشد و منصور انتخاب شده بود به عنوان يكي از مديران اقتصادي چون مدير عامل شركت بيمه بود كه بيآيد در شوراي عالي برنامه و خوب طبعاً " حضورش در شوراي عالي برنامه يك صحبت‌هائي را ايجاد ميكرد براي اينكه ممكن است او بعداً " مسئول نخست وزيري بشود. خلاصه مرحوم منصور بمن تلفن كرد و گفت كه من ميخواهم كه شما، دوستان سازمان برنامه را دور خودتان جمع كنيد و من بيآيم و با آنها صحبت كنم. در آن موقع سازمان برنامه سعی ميكرد كه خودش را دوران سياست نگاهدارد و من بعنوان معاون سازمان برنامه فكر كردم كه صحيح نيست كه من يك چنين اجتماعي را تشكيل بدهم بخصوص با شايعاتي كه در شهر جريان داشت، زيرا در آن موقع نخست وزير شخص ديگري بود و بنا بر اين صحيح نخواهد بود كه من بيآيم و با كسي كه ادعاء نخست وزيري دارد چنين تماسي بگيريم. اين بود كه من اينكار را مصلحت نديدم و اقدامي نكردم كه ايشان بعد از ۱۵ روز يك دفعه ديگر تلفن كرد و لي با زهم من پشت گوش انداختم. تا اينكه يكروز مهندس

اصفیاء که مدیرعامل سازمان برنامه بودومن هم معاونش بودم مرابه دفتر خودش خواست. منصور آنجا نشسته بودو یکی دونفر از معاونان سازمان برنامه راکه اصفیاء خواسته بودند نیز آنجا نشسته بودند. در آنجا منصور راجع بسه ایده هایش درباره آینده واینکه بودجه بایدیک شکل منطقی بگیرد صحبت کردوگفت که این شکل که فعلا" وزارت دارائی مسئول بودجه جـــــاری و سازمان برنامه مسئول بودجه عمرانی است صحیح نیست وما احتیاج به یک تجدیدنظر در بودجه داریم واز شما میخوایم که بمن ایده بدهیدو سپس رو بمن کرد که بمن ایده بدهیدکه چکاربایستی کرد. منم خیلی محافظه کارانه بایشان گفتم که مسلما" برای همه این مسائل راه حل هائی هست و شما روزی که از من خواستید که چنین کاری را بکنم باکمال میل همکاری خواهم کرد واینکار را میتوان در سازمان برنامه به جائی رساند. بهر صـــــورت بایشان امید دادم که اگر نقشه دارند، میتوان بودجه را روی پایه صحیحی در آوردو اصلاحاتی را در این زمینه عملی کرد. این موضوع گذشت تا در اوائل اسفند ۱۳۴۲ که یکروز بمنزل من تلفن شد یعنی یکی از دوستان من، منوچهر گودرزی، تلفن کردوگفت که من الان در منزل آقای منصور هستم وایشان توسط من از شما خواهش کردند که بیآئید به اینجا. من از نظر اینکـــــه دیسپلین اداری را رعایت کرده باشم به اصفیاء که رئیس بودتلفن کردم و گفتم که آقای منصور مرا خواسته اند که بمنزلشان بروم، آیا مصلحت میدانید که بروم؟ ایشان گفتند برو و منم رفتم بمنزل مرحوم منصور، و آنجا بود که من برای اولین بار با هویدا آشنا شدم. منصور بمن گفت که روز یکشنبه من نخست وزیر میشوم و از شما خواهش میکنم که با من بیآئید به نخست وزیری و همکاری کنیدو دفتر مرکزی بودجه را در نخست وزیری تشکیل بدهیم و فکرها را که شما در زمینه اصلاحات بودجه دارید در آنجا عمل کنیم. در آن موقع من در دلم خیلی شک و تردید داشتم که ایشان دو روز بعدنخست وزیر بشوند. بهر صـــــورت گفتم بسیار خوب و من باکمال میل اینکار را خواهم کرد چون کاری است که مورد علاقه من است و همیشه آرزو داشتم که چنین کارو مسئولیتی بمن واگذار بشود و اضافه کردم که اگر میخواهید اینکار عملی بشود، جایش در نخست وزیری نیست و در سازمان برنامه است و من حاضرم اینکار را بکنم بشرط اینکـــــه در سازمان برنامه بمانم. در این موقع با آقای دکتر گودرزی آمدیم بیرون و دکتر گودرزی بمن گفت که اشتباه کردی که اینطور جواب دادی، چون قبـــــل از اینکه شما بیآئید صحبت از این بود که شما بیآئید و معاون نخست وزیر بشوید و اینطور که شما شرط کردید معنایش اینست که همانجا میمانید و ارتقائی نمیگیرید که من بایشان گفتم که هدف این بوده که اینکار انجام شود و من اگر بیایم به نخست وزیری، دیگر سازمان برنامه که من بآن احتیـــــاج دارم با من همکاری نخواهد کرد و در نتیجه این فکر عملی نخواهد شد و اگر خواهیم که فکر عملی شود بهتر است در آنجائی عمل کنیم که امکان پذیـــــر

است، چون در سازمان برنامه همه همکاران و دوستان من هستند و بطور دسته جمعی اینکار میشود و بهتر به هدف میرسیم. بهر صورت روز یکشنبه مرحوم منصور به نخست وزیری انتخاب شد و اولین جلسه‌ای که تشکیل شد همان روز در نخست وزیری بود و اولین مطلبی که مطرح گردید مسئله بودجه بود. باین طریق که خیلی فوری یک جلسه فوق العاده در نخست وزیری تشکیل شد و وزراء اقتصادی که کارشان با مسئله بودجه ارتباط داشت و شروع کردیم به بحث درباره بودجه و از آنجا همکاری من با مرحوم هویدا که آن موقع وزیر دارایی بود شروع شد و هویدا، اولین امپرسیونی که روی من گذاشت امپرسیون خوبی بود. برای آنکه طبیعی بود که وزارت دارایی مقاومت خیلی زیادی میکرد که بودجه از وزارت دارایی جدا نشود که برود به سازمان برنامه، و هر وزیر معمولاً مدافع وزارتخانه خودش هست و طبعاً "میبایستی از نقطه نظر وزارت دارایی دفاع کند ولی هویدا در این زمینه خیلی نرمش نشان داد و خیلی مراتب شویق کرد که شما حتماً بروید دنبال این فکر و اضافه کرد که آنچه کمک در امور مربوط به دارایی لازم باشد من بشما خواهم کرد. خوب برای من این خیلی جالب بود که شخصی که خیلی تازه و برای اولین بار وزیر شده و طبعاً "دلش میخواهد که موفق باشد، بجای اینکه از دستگاه خودش دفاع کند، بسا جوانمردی در واقع یک چنین کاری را بکند، چون فکر میکنند که اینکار بنبفع مملکت است. از آنجا بود که من نسبت به مرحوم هویدا، واقعاً "احترام پیدا کردم. چون او بعنوان یک آدمی که دید مملکتی دارد، و نه یک دید محدود دستگاهی، آمد و با من برخورد کرد. اگر من موفقیتی در سالهای اولیه در کارم داشتم که توانستیم یک سیستم کاملاً نوئی برای بودجه مملکت پایه ریزی کنیم فقط و فقط با این همکاری و بلند نظری و سعه صدر هویدا بود که حتی در مواردی که کار بین مدیرکل بودجه وزارت دارایی و ما در سازمان برنامه به مبارزه کشیده میشد، با اینگونه افکار مرحوم هویدا مسئله حل میشد. چون وزارت دارایی یک دستگاهی بود خیلی پرسابقه تر و خیلی قویتر و استخواندارتر از سازمان برنامه و من یک جوانی بودم که مسئولیتی بمن داده اند که اگر چه مسئولیت مهم بود ولی من کسی را نداشتم، و شاید فقط در سازمان برنامه ده نفر همکار داشتم، در مقابل یک وزارت دارایی بآن عظمت. این بود که هر جاکه من اشکالی داشتم گوشی تلفن را بر میداشتم و بایسک دستور هویدا مشکل حل میشد. خوب بنظر من در آن شرایط ایران، یک چنین خصوصیتی جالب بود و اینطور بود که من هویدا را شناختم: یک آدمی که دید خیلی وسیعی دارد و مسائل کوچک برایش مطرح نیست و به مسائل بلند مدت توجه دارد و در کارها سعه صدر دارد و با صلاح اداره جاتی و یک مامور تنگ نظر دولتی نیست بلکه یک مرد سیاسی است با بینش اجتماعی و سیاسی خوب و هویدا از این جهات برای من خیلی جالب بود و بهمین علت بود که از همان لحظه که ما با هم آشنا شدیم خیلی صمیمانه همکاری را شروع کردیم

ومن با اعتقاد به کارهای نگاه میکردم. در اینجا نمیگویم که همه کارهای هویدا مورد تأیید اینجانب بوده. در مراحل مختلف خیلی برخوردهائی داشتیم چه در جلسات هیئت وزیران و چه در مذاکرات بین خودمان و در جلسات محدود و در اینموارد خیلی اختلاف نظرهای داشتیم که بناچار چون ایشان رئیس من بود من تسلیم میشدم. بعضی اوقات هم او گذشت میکرد، بخاطر نظریات من، ولی بهر صورت در مجموع هویدا کسی بود که اگر هم کاری میکرد با اعتقاد میکرد و با صمیمیت و صداقت میکرد و بنظر من ایرادی که بر هویدا میشود گرفت ایراد به راه انتخاب شده، میتواند باشد ولی ایراد به خدمتگزاریش، در راه مملکت و در راه پیشرفت و سربلندی ملت ایران، نمیتواند باشد برای اینکه بالاخره جانش را در این راه داد و در تمام مدتی که مسئولیت کارها را داشت چه در وزارت دارائی و چه در نخست وزیری و بعد، خودش را در خدمت مردم ایران میدانست و صمیمانه در این راه زحمت میکشید. مسئله اینست که هر کسی یک راه را برای خدمت انتخاب میکند، او هم این راه را انتخاب کرده بود منتها در یک کشوری که شکل زندگی دمکراتیک و آزاد، بصورتی که در دنیای غرب وجود دارد، وجود ندارد، بجای اینکه یک نوع تناوبی باشد در سیاستها، و بجای اینکه یک گروه که یک فکری را میکنند و یک راهی را انتخاب میکنند و این شانس را پیدا میکنند و بعداً "یک گروه دیگری میآید و با این طرز فکر مقابله میکنند و این طرز فکر را رد میکنند و رأی بیشتری میآورد، بنا بر این او یک مدتی مسئول کار میشود و این تناوب هست که هر کسی قسمت خوب خدمتش را به مملکت عرضه میکند و فکرهای نوش را بکار میاندازد و در بلند مدت مملکت پیشرفت میکند. ولی در مملکت ما متأسفانه بجای اینکه به این جنبه توجه کنند، فوراً هر کسی که یک راهی را رفته هر قدر هم که موفقیت آمیز بوده، چون این راه را آن شخص رفته و احیاناً "ممکن است گرفتاریهای در این راه بوجود آمده باشد، دیگران میآیند و همه چیز را محکوم میکنند و همه چیز را ریشه کن میکنند که این نتیجه اش اینست که مملکت دچار یک بی سروسامانی میشود که هر چند صبحی یک نوع سیاست و یک نوع دید افراطی در آن حکم فرما میشود که متأسفانه این بلائی است که سر مملکت ما آمده است.

سؤال: آنطور که شما اشاره کردید خوب هویدا نکات مثبت خیلی زیادی داشت ولی بعنوان کسی که با او سالها در هیئت دولت با هم بودید و خط مشیهای سیاسی را با هم تعقیب کردید، چه ایرادهائی میشود بر هویدا گرفت، آیا مدت طولانی نخست وزیری، آیا انعطاف بیش از حد که خواه ناخواه یک ایرادی هم ممکن است به این آدم خوب وارد باشد، شما چیزی را جمع به این مطالب دارید که بفرمائید؟

دکتر مجیدی: من انعطاف بیش از حد را جزء طرز فکرش میدانستم، او معتقد

بود که رهبری باید واحد باشد و باید رعایت وحدت رهبری را کرد و اطمینان داشت به خطی که رهبر مملکت ترسیم کرده و در این راه البته حداکثر کوشش را کرد، البته اگر حداکثر کوشش را، به سازش کاری بیش از حد تعبیر میکنید، آن بسته باین است که چه دیدی را شما تعقیب میکنید. از دیده‌هویدا یک نوع تعهد و اعتقاد راسخ به خط سیاسی که مملکت دنبال میکرد، وجود داشت و در آن راه، همه چیز را در آن جهت هدایت میکرد، لذا اگر هم مسئله را سرپوش می گذاشت یا اگر مسئله را ندیده میگرفت یا اگر، در یک راه، یک سازش کاریهائی میکرد فقط بخاطر این بود که آن هدف اصلی حفظ بشود و هدف اصلی فدای چیزهای کوچک نشود. اگر هر کدام از این مسائل که پیش آمد که رویش هویدا سکوت میکرد یا اینکه حتی سرپوشش می گذاشت و یا بیک طریق دیگری مسئله را آرام میکرد و مرتفع میکرد، بخاطر این بود که به خط اصلی لطمه نخورد، درست همان مثال کاری است که در حق شخص من کرد، بعنوان وزیر دارائی، چون هر کدام از مسائلی را که بین ما و وزارت دارائی پیش می آمد، کافی بود که اصل مسئله را منتفی کند، چون دعوی من با مدیرکل بودجه کافی بود که هویدا را وادار کند طرف مدیرکل بودجه اش را بگیرد و در نتیجه فکری از بین برود. اما چون فکر اصلی را در این میدید که بودجه در یک جا متمرکز بشود و سازمان برنامه هم مجهزترین دستگاه است، که بودجه را در کنار برنامه تصویب بکند، لذا و این گرفتاریهای کوچک را تحت الشعاع هدفهای اصلی قرار میداد. حال شما این را بزرگ کنید و در حد مملکت بیاورید، آنهم بهمان صورت میشود. هویدا آن خط اصلی را، که دنبال روی یک سیاست مشخص تحت رهبری معینی بود، خط اصلی میدید و مسائل کوچک را بصورت سوانح و وقایع فرعی تلقی میکرد و اینها را سعی میکرد در خط اصلی بیاورد، جایی موفق میشد، جایی موفق نمیشد. آنجایی که موفق نمیشد سکوت میکرد که الان با و ایراد نمیگیرند که چرا شما سازش کردید. ولی اهداف اصلی این بود و در اینجا " کانتکس " است که من کارهای هویدا را میدیدم.

سوال: تا چه حد هویدا را آدم دمکراتی در جلسات هیئت دولت دیدید؟

دکتر مجیدی: هویدا خیلی بحثها را می گذاشت خوب پیش برود. خیلی بحث را حتی تشویق میکرد و تغذیه میکرد و بعضی مسائل که جنبه اصلی داشت و بیکی از سیاستهای برمیخورد که راجع بآنها در سطح بالاتر تصمیم گرفته شده بود و یا با اصطلاح در یک مقامات و " انستانس " های دیگر که اینطور ترجمه اش بکنم که در یک مجامع رسمی و یا در یک مجالس رسمی نسبت به آنها تصمیم گرفته شده بود، خیلی خودش را معتقد و متعهد میدانست و بحثهایی که بآنها لطمه میزد جلوییش را میگرفت. مثلاً بعنوان مثال، یک روزی در هیئت وزیران خط سرحسبی خلیج فارس مطرح بود که چه جزیره‌هایی در قسمت ایران قرار میگیرد و چه جزیره‌هایی در قسمت عربستان سعودی و این توافقی بود که بین ایران و

عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس شده بود و آن خط میبایستی بتصویب هیئت وزیران برسد که طبق قانون خط رسمی سرحد آبی ایران در خلیج فارس بشود. در اینخصوص یکی یادونفر از وزراء سئوالاتی کردند، یکی از آنها یکخوردنق و نق کرد که ما کاملاً عالم نیستیم که این خط، خط رسمی باشد و ممکن است منافع ایران در اینجا مطرح باشد ما چطور اینرا تصویب بکنیم. خوب این مسئله بود که در حدسی و نظامی بین دوکشور یعنی بین ایران و عربستان سعودی بحث شده و تصویب شده بود و روساء دوکشور تأیید کرده بودند و موضوع میآمد که بتصویب هیئت وزیران برسد. خوب موقعی که شروع شد به بحث در اینموضوع، یکی از وزراء شک و تردید درست کرد و میخواست تصمیمگیری رایکخوردنق کند، هویدا خیلی عصبانی شد و گفت که این راه حلی است که توافق شده و تفاهم شده و آمده در هیئت وزیران و هر که حاضر نیست اینرا تصویب بکند استعفاء بکند و برود و یا هیئت وزیران را ترک بکند. در اینمورد مرحوم هویدا یک چنین صحبتی را مطرح کرد. این یک نمونه مورد است، ولی خوب از دید این نگاه بکنیم که اگر بخواهیم بطور دقیق، دمکراسی و بحث آزاد و اداره دمکراتیک یک دولت را مطرح کنیم میبایستی نشست و حرف آن وزیر را گوش کرد. اما از جهت یک منافع سطح بالاتر و رعایت تصمیم گیریهای سطح بالاتر اگر هویدا میخواست بکند میبایستی بحث را کوتاه میکرد. این یک موردی بود که من خاطر هست که آن شب یک خورده جلسه "تنسی" شد و هویدا با فضای سنگین هیئت وزیران جلسه اش را تمام کرد، برای اینکه یک چنین مسئله ای مطرح شد. خوب این یک مورد بود. یا مثلاً "بعضی هزینه های نظامی بود که بصورت تصویب نامه میآمد، بعضی ها تردید داشتند، هویدا نمیگذاشت روی آنها بحث بشود چون معتقد بود که اگر چه از نظر قانونی و از نظر رعایت قانون اساسی و تمام قوانین ناظر بر اداره دولت، لازم است این بود که آنمووضوعات در هیئت وزیران تصویب بشود و تصویب شدن در هیئت وزیران هم مستلزم بحث درباره آنهاست و طبعاً یک بحثی هم بایست روی آن بشود، راجع به اینگونه مسائل، مرحوم هویدا نمیگذاشت که بحث بشود که اینهم باز خیلی قابل بحث است که کار خوبی میکرد یا نمیکرد، تا معلوم شود که از نظر نتیجه گیری مصالح مملکت، در کدام کفه ترازو قرار میگیرد. این نوع مسائل بود که مطرح میشد و یک مقداری هویدا را وامیداشت که جلوی بعضی از بحث های رایکه فکر میکرد مضرت و به بعضی از سیاستها و تصمیمات گرفته شده لطمه میزد کوتاه میکرد، ولی بغیر از این مسائل که حساسیت داشت یا جنبه سیاسی داشت یا جنبه محرمانه داشت، که به مصلحت دستگاه و مملکت بر میخورد و آنها را محدود میکرد، بقیه مسائل را هویدا آزاد میگذاشت، حتی میخوام بگویم که بعضی بحث های که روی بعضی از مسائل میشد از حدی که نوع بحث آزاد و یک نوع بحث پرثمر، در سطح هیئت وزیران، تجاوز میکرد و در سالهای اول وقت زیاد و وقت خیلی زیادی صرف میشد روی مسائلی که واقعاً آنقدر اهمیت نداشت که رویش بحث بشود.

سؤال: خوب همین سالهای اول را که ذکر کردید آیا فکر نمیکنید اگر که زودتر هویدا از نخست وزیری کنار رفته بود، بیشتر میشد از وجودش مثل یک شخص مشاور یا راهنما استفاده کرد و کار اجرائی را بعد از یک شخص دیگر واگذار کرد، یعنی این مدت طولانی هم برای خودش و هم برای گروهی که برایش کار میکردند یک مقدار کسل کننده نشده بود؟

دکتر مجیدی: بله خوب بهر صورت این بحثی است که در تمام کشورهای دنیا این مسئله هست که با اصطلاح قدرت ایجاد فرسایش میکند، و قابلیت قبول و مشروعیت شخص و یا گروه را که حاکم بر مملکت هستند خیلی کم میکند و این بحثی است که کاملاً وارد است و من در فرصتهای مختلف با اعتقاد خیلی زیاد و یا با اعتقاد کم و شک و تردید به هویدا پیشنهاد میکردم که باید استعفاء بدهد، و من پیشنهاد میکردم که باید تمام گروه دولتی بروند کنار و گروه جدیدی بیآیند روی کار، خوب یادم هست در مواردی که پیشنهاد کردم یکی موقعی بود که حزب رستاخیز تشکیل شد، من پیشنهادم به هویدا این بود که دبیر کلی حزب را قبول نکنند و اصولاً ما برویم کنار و بگذاریم که با حزب جدید یک فرم دولتی جدید هم متناسب با آن بوجود بیاید، حتی بمحض اینکه حزب رستاخیز تشکیل شد، اول این مطلب را بگویم که من اولین کسی بودم یا جزء اولین کسانی بودم که از فکر اعلیحضرت مطلع شدم، من در اواخر بهمن ماه و حدود بیستم یا بیست و یکم بهمن، دقیقاً تاریخش یادم نیست، تصور میکنم اواخر بهمن بود یا نیمه دوم بهمن بود، باید مراجعه کنم به تقویم و نگاه کنم ببینم که چه تاریخی بود که من به سن موریس رفتم، برای گزارش بودجه، قبل از آنکه بودجه به مجلس داده بشود و بعد از آنکه گزارش تمام شد، اعلیحضرت از من خواستند که بدنبال ایشان بروم به آپارتمانی که در هتل سورتای سن موریس داشتند، رفتیم بالا و در حضورشان نشستم و یک مقداری صحبتهای کلی شد راجع به مملکت و بعداً اعلیحضرت بمن گفتند که من خیلی فکر کرده‌ام و میخواهم که تشکیلات سیاسی مملکت را عوض کنم و میخواهم یک تشکیلاتی بوجود بیاورم که انتقاد از داخل خودش باشد و از داخل خود سیستم آن حرکت اصلاح کننده و تصحیح کننده سرچشمه بگیرد، خیلی کلی البته مطالبی فرمودند که البته منم نظرات خودم را حضورشان عرض کردم که عیب کار بنظر من این نیست که یکنوع هم آهنگی و وحدت دید در داخل دولت و در داخل دستگاه سیاسی مملکت وجود ندارد، بلکه عیب در اینست که تنوع با اندازه کافی نیست و حضورشان عرض کردم که الان سه حزب یعنی حزب ایران نوین و حزب مردم و حزب پان ایران نیست دارند فعالیت میکنند و حزب ایران نوین کنگره دومش را خیلی با موفقیت برگزار کرد. اکنون اقتضاء دارد که همین شانس به حزب مردم هم داده شود که حزب مردم هم یک قدری بهتر نقشش را اجرا کند، حزب پان ایران نیست هم اگر میتواند افراد و اعضای داشته باشد و فعالیتش را توسعه بدهد، بآن هم باید کمک بشود که بتواند اینکار را بکند و در نتیجه تنوع

و بحث و گفتگوی سیاسی تقویت بشود. در صورتیکه اگر ما بخواهیم اینها را هر چه بیشتر داخل یکدیگر بکنیم و به تشکیلات سیاسی بیشتر یک شکل وحدت دیدی بدهیم، نتیجه معلوم نیست که چه نتیجه‌ای از آن بیرون بیاید و بیهوده ایشان عرض کردم که الان آن چیزی که مردم را ناراحت میکند این نیست که حزب با اندازه کافی وجود ندارد و یا اینکه تشکیلات مملکت غلط است، بلکه آنچه حال مردم را ناراحت میکند یکی مسئله فساد است، یکی اینکه می‌بینند که عده‌ای اطراف اعلیحضرت یا اطراف دربار یا اطراف بعضی مقامات و رجال مملکت که نفوذ بیشتری دارند جمع اند و اینها حداکثر بهره‌برداری را از وضع میکنند. با اینها باید مبارزه کرد. اگر فساد در مملکت تخفیف پیدا کند مردم بیشتر راضی میشوند تا اینکه تشکیلات مملکت را دستکاری کنند. اینرا خیلی با صداقت مثل همیشه که من حرفهایم را خیلی صریح و باز حضورشان عرض میکردم، این مطلب را هم حضورشان عرض کردم. جواب ایشان این بود که تعریف فساد چیست، که من البته یک مطالبی را حضورشان عرض کردم و ایشان فرمودند که علاوه بر اینها و مهمتر از اینها، فساد کم کاری است و اینکه کارمندان دولت و کسانی که مسئولیت دارند کار خودشان را بنحوصحیح انجام نمیدهند. خوب یک بحثی پیش آمد بین ما که فساد چیست و حساب معمول هم من خیلی کوتاه آمدم و دنباله آنرا نگرفتم و وقتی که سبب اجسازه مرخصی کردم و از اطاق بیرون آمدم بمن فرمودند این حرفهایی را که اینجا زدیم، شما وقتی به تهران رفتید به نخست وزیر هم میتوانید بزنید. که من رفتم همانجا در زیرزمین هتل که تلفنخانه هتل در آن قرار داشت و تلفن کردم به هویدا و گفتم که من از صحبتی که امروز اعلیحضرت فرمودند، احساس اینست که حزب واحد میخواهد تشکیل بشود. هویدا بمن گفت این مطالب را پای تلفن لازم نیست بگوئید شما وقتی آمدید تهران با هم صحبت میکنیم، که من وقتی رفتم تهران، از آنجا رفتم بیک سفر آفریقا و بعد از یک هفته برگشتم به تهران و با هویدا تماس گرفتم و فوراً "هم هویدا مرا خواست و نهار با هم در نخست وزیری خوردیم، در آنجا من به هویدا گفتم که احساس من اینست که با این مطالبی که اعلیحضرت فرمودند تصمیم دارند که حزب واحد تشکیل بشود اگر حزب واحد تشکیل بشود معنایش اینست که کارهایی که شما کردید در حزب ایران نوین، و این کنگره که شما تشکیل دادید با آن سروصدا، کار صحیحی نبوده که کرده‌اید و اگر این باشد شما بهتر است که بروید کنار و شانس بدهید که یک کس دیگری بیاید و اعلیحضرت هم بتوانند فکر خودشان را با شخص دیگری عملی بکنند و احیاناً " اگر موفقیتی هم نباشد شما بعنوان یک کسی که برگردد و همان کارهای قبلی را ادامه بدهد نخواهد آمد که در اینجا ایشان فرمودند: نه، در این شرایطی که مملکت دارد و اینطور با تمام حرکت و با تمام قدرت دارد پیش می‌رود نباید ایجاد

سکته کرد و هر طور که اعلی حضرت مصلحت دانستند بایدهمانطور عمل کرد. خوب بدنبالش وقایع دیگری اتفاق افتاد و بعد از اینکه اعلی حضرت مراجعت فرمودند از سن موریس که فکر میکنم هفته اول اسفند مراجعت فرمودند، در ۱۷ اسفند اگر اشتباه نکنم حزب رستاخیز را اعلام فرمودند و خیلی سروصدار راه افتاد و خیلی بحث و خیلی امید ایجاد کرد. البته هیچوقت فراموش نمیکنم که در آن ماههای اول مردم خیلی خوشحال شدند از بوجود آمدن حزب رستاخیز و من خیلی تعجب کردم چون فکر میکردم "راکسیون" مردم خوب نباشد ولی برعکس دیدم که خیلی "راکسیون" خوب داشتند مثلاً "من در خانواده ام کسانی را میشناسم و بخصوص جوانها که خیلی بآید مثبت نگاه میکردند که حالا خوب شد و اقل" فرصت بحث و آزادی بیان در کار حزب داده میشود و از این حرفها، خوب خیلی در روزهای اول امیدبخش بود. من یادم هست که یک هفته یاده روز بعد از اعلام حزب رستاخیز یک روز جمعه بود بمن تلفن کردند، خدا بیا مرزدش پرویز نیکخواه، تلفن کرد صبح جمعه بود و گفت که ما امروز ساعت ۶ بعد از ظهر برای شما یک مصاحبه ترتیب داده ایم راجع به حزب رستاخیز و اینکه نظرتان را راجع به این حزب بدانیم. گفتم آخر برای مسئله ای که خیلی حساسیت دارد بدون اینکه من قبلاً "در جریان باشم روز جمعه بمن تلفن میکنی. من با هیچ جایی صحبت نکردم، چک نکردم چه مطالبی را میشود گفت چه مطالبی را نمیشود گفت. او گفت که آقای قطبسی نظرشان اینست که خیلی بحث آزادی باشد و شما هر مطلبی که دلتان بخواهد میتوانید بگوئید و هیچ ایجاد نا راحتی نمیکند. چون خواسته اند که بحث آزاد باشد. من هم آدم زودباور، ساده لوح روز جمعه ساعت ۶ صبح رفتم به تلویزیون به استودیوی ۲ و آقای پرویز نیکخواه آمدند و از من چند سؤال کردند که بنظر شما چرا حزب رستاخیز بوجود آمد؟ من روی برداشتهای خودم استدلالها می کردم، یکی اینکه گفتم که کنگره حزب ایران نوین خیلی با موفقیت برگزار شد و خوب دیدیم که ۱۲ هزار نفر در آن شرکت کردند. از همه دنیا آمدند و این یک موفقیتی بود برای حزب ایران نوین و حیف بود که در این موفقیت فقط یک قسمتی از اجتماع سهمیم باشد و قسمت دیگری از اجتماع که آنها هم در کار توسعه و اقتصاد و پیشرفت مملکت مشارکت داشتند و عضو حزب ایران نوین نبودند احساس اینرا میکردند که آنها کنار گذاشته شده اند. برای اینکه این جنبش همه را در بر بگیرد و اگر کاری در مملکت انجام میشود همه از خودشان بدانند و احساس مشارکت بیشتری بکنند، حزب رستاخیز تشکیل شده است که همه گروهها را در بر بگیرد و همه را سهمیم بکنند در تلاش سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، دوم اینکه بنظر من این حزب نیست، جنبش است، چون یک حزب نمیتواند همه مردم مملکت را در بر بگیرد و این یک جنبشی است که اسمش را بیشتر بگذاریم جنبش تا اینکه حزب، زیرا جنبشی است که همه را در بر میگیرد و خیلی هم خوب است و در این مرحله که ما برنامه های بزرگ اقتصادی و اجتماعی داریم این جنبش یک محرک و بسیج کننده

همه نیروها میشود و بالاخره یک استدلال و اظهار نظر سومی هم کردم که گفتم مادر توسعه اقتصادی بیک مرحله رسیده ایم که تنها کافی نیست که یک برنامه ریزی اقتصادی بشود و این برنامه ریزی اقتصادی بموقع اجراء درآید و همه نتیجه درست از آن بگیریم و کاملاً ارضاء کننده باشد، بلکه ما وارد یک مرحله ای شده ایم که توسعه اقتصادی باید همراه باشد با یک توسعه اجتماعی و علاوه بر همه اینها یک تحول سیاسی هم لازم است اینکار هست و بایستی که یک عرابه بوجود بیآوریم که بتواند هر سه این جنبه ها را در بر بگیرد و حمل کند و برای اینکار لازم است که تشکیلات سیاسی مملکت تشکیلاتی باشد که این تحول اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را بتواند بعهده بگیرد و برای اینکار فرم های سابق و احزاب سیاسی به شکل سابق که یک مقصداری انرژی مردم در اصطکاک با هم دیگر مبارزه با هم به در میرفت، در صورتیکه میبایستی اینها بیاید بیک جهتی که بعوض اینکه مبارزه با هم باشد و یکنوع اصطکاک باشد که گروه های مختلف را خنثی بکند اینها همه باید در یک جهت و موازی با هم، با تبادل نظر پیش بروند تا در نتیجه این یکنوع هم آهنگ کننده و یکنواخت کننده همه تلاشها بشود که در این دوره حساس که ما می خواهیم از یک مرحله اقتصادی و اجتماعی بیک مرحله بالاتر برویم یکنوع بسپاریم حذاکثر انرژی و تلاش و قدرت و نیرو گردد و در نتیجه موفقیت های ما تضمین خواهد شد. این زمینه استدلال من بود در آن بحث تلویزیونی روز جمعه، روز شنبه شب میهمانی بود در کاخ نیاوران بمناسبت مسافرت فرماندار کل استرالیا به ایران و خوب حسب معمول من عضو کابینه بودم و دعوت داشتم و رفتم به کاخ نیاوران و مثل همیشه یک ربع ساعت زودتر، همه مدعوین آنجا جمع بودند تا اینکه مهمان رسمی بیاید، در همان سرسرای اصلی کاخ نیاوران ایستاده بودم که اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند پائین که به استقبال فرماندار کل بروند، پنج دقیقه بود که تشریف آورده بودند پائین. وقتی که تشریف آوردند پائین، هویدا رفت بحضورشان و در آن راهرویی که کنار در بود من دیدم که اعلیحضرت خیلی با عصبانیت قدم میزنند و هویدا هم بدنبالشان است و دست تکان میدهد به علامت عصبانیت تا اینکه فرماندار استرالیا آمد و از ماشین پیاده شد و آمدند و رفتند در سالن پهلوی که همیشه قبل از شام میرفتند آنجا می ایستادند و بعداً "مدعوین حضور مهمان های شان معرفی میشدند. هویدا بلافاصله آمد طرف من و گفت دیشب توجه گفتم در تلویزیون که اعلیحضرت اینقدر عصبانی هستند. گفتم دیشب آقای پرویز نیکخواه تلفن کرد و گفت بیاید که بحث آزادی است. راجع به حزب رستاخیز. منم رفتم در بحث آزاد شرکت کردم، نیکخواه گفت که ما شما را بعنوان وزیر دعوت نکرده بودیم بلکه شما را بعنوان آقای مجیدی دعوت کردیم و شما بیاید اینجا و حرفهایتان را بزنید. در اینموقع هویدا بمن گفت که اعلیحضرت گفتند این حرفها چیست که

مجیدی زده است بر اینکه رستاخیز حزب نیست و جنبش است، مگر نمیداند که فکر ما چیست و مگر شما نگفتید به وزراء که فکر ما چیست، او که از همه بهتر وارد است به افکار ما چرا این حرف را زده است. این را میخواستم بگویم که یک چنین وضعی بوده که حتی ما که اینقدر نزدیک بودیم اظهار نظرمان ایجاد ناراحتی میکرد و ضمناً هم آنطور که باید وارد جزئیات نبودیم و از ایماء و اشاره و از پیغام و پس‌قام‌ها میبایستی بفهمیم که اوضاع چه هست. در این چنین وضعی هم آدم بخودش اجازه نمیداد که یک حرفی را بزند و محکم پشتش بایستد. چون مطمئن نبود که زیر کاسه چه نیم کاسه‌ای است. یا اینکه پشت این فکر چه فکری است. این بود که با توجه به اعتماد کلی، همیشه اصل صحبت را جاری میکردیم که حتماً "یک فکری در کار است و حتماً" یک نقشه بهتری در کار است و پس اگر من بخواهم خلاف آن عمل کنم ممکن است در آن کار اخلال بکنم (پایان نواریک الف)

#### شروع نواریک ب

این یک مورد بود که صحبت از این میکردیم که هویدا اگر زودتر میرفت که من معتقد بودم که موقعی که حزب رستاخیز تشکیل میشد، هویدا میبایستی میرفت. دفعه دوم که من به هویدا جدی پیشنهاد استعفاء کردم شبی بود که هویدا آمد به یک مهمانی و روگردمن و گفت که کلک شما کننده است، گفتم چه شده گفت که هیچ فردا فرمانی اعلام میشود که کمیسیون شاهنشاهی تشکیل میشود برای رسیدگی به کم کاریها و اشتباهات و نارسائیه‌ها و غیره. من خندیدم و گفتم چرا کلک بنده کنده است، گفت برای اینکه شما هستی که طرف حمله هستید و کارتان را درست انجام نداده‌اید و باید بدبخت‌انجا و جواب بدهید. من گفتم آقای هویدا شما که از ما عزیزتر نیستید اگر ما قرار است برویم آنجا و جواب بگویم شما هم هستید، فکر نکنید که ما را داده‌اید دم چک البته بشوخی همه اینها را گفتم و خودتان کنار نشسته‌اید، خودتان هم باید بدبخت‌انجا. اما اگر نظر بنده را بخواهید این پوست خربزه است که زیر پای دولت است و قبل از اینکه این پوست خربزه زیر پای پابینفتد و این نقشه عملی بشود صلاح شماست که استعفاء بدهید و صلاح همه ما است یعنی صلاح تمام هیئت دولت است که برود کنار و گفتم این نشانه این است که اعلیحضرت از کار این دولت راضی نیست و در غیبت یک سیستم و به حساب یک "پراسوس" دمکراتیک و مدرن بصورت استیضاح پارلمانی و ایرادگیری و جواب‌گوئی و غیره، این یک طریقی است که دولت را کنار می‌برند و یک دولت جدیدی سر جایش می‌آورند. هویدا خیلی ناراحت شد و گفت نه این حرف صحیح نیست و این طرز فکر غلط است و غیره که خوب نتیجه‌اش را دیدیم که چه شد و من در هیچ‌کدام از بحث‌های کمیسیون شرکت نکردم که اگر تیپ و پافیلیم‌های آن باشد معلوم خواهد شد که در تمام مدتی که من سرکار بودم و کمیسیون شاهنشاهی تشکیل میشد و رسیدگی میکرد به پروژه‌ها و سازمان برنامه هم هدف اصلی بود، من نه در بحث‌ها شرکت کردم نه جوابی دادم نه کسی هم از من سئوالی کرد ولی خوب می‌نشستم و آنها را گوش میکردم و

تاسف میخوردم که چه راه غلطی دارد طی میشود. چه کسی دارد دستگاه را خراب میکند من میدانم ولی نشستن من در آنجا این نتیجه را داشت که از نزدیک شاهد تیشه زدن بریشه دستگاه و رژیم و دولت بودم. دفعه سوم در اردیبهشت ۱۳۵۶ بود که خوب یادم هست که یک نهار بود که بافتخارژان پیرفوکاد وزیر دارائی فرانسه بود در آن موقع که آمده بود به تهران و مهمانی نهاری در نخست وزیری ترتیب داده شده بود و هویدا خواهش کرد که ساعت ۱۲ اصفیاء و هوشنگ انصاری و من برویم به نخست وزیری، قبل از آنکه مهمانش بیاید یک مقداری صحبت بکنیم، چون حس میشد که در فضای بوهای نامتناسبی منتشر شده است. خوب جلسه تشکیل دادیم. هویدا این مطلب را مطرح کرد که یک اشکالات و عدم هم آهنگی هائی در کار می بینم، مثلاً "این قطع برق و کمبود برق که یک دفعه ظاهر شده است پیش بینی نشده بود، چطور جلوگیری را نمیشود گرفت، چرا اینطور شده، قیمتها فلان جور شده، وضع بنا در اینطور شده و از این گونه مسائل اینها همه و مطالبی که از بازار می شنوم نشان میدهد که وضع خوب نیست و چکار باید کرد؟ که در آنجا من در حضور اصفیاء و در حضور هوشنگ انصاری گفتم: آقای هویدا اگر صادقانه میخواهید بدانید که چرا وضع اینطوری است و چطور شده که همه چیز اینطوری ناجور است، من بشما عرض بکنم که از دست ما هیچ کاری بر نمی آید و از دست دولت هم هیچ کاری بر نمی آید و شما بهترین کاری که حالا میتوانید بکنید در جهت منافع خودتان و در جهت منافع اعضاء کابینه و در جهت منافع مملکت اینست که استعفاء بدهید. بعد از اینکه نهار برگزار شد و مهمان ها خواستند بروند بمن گفت شما بمانید و من هم ماندم بعد روگرد بمن و گفت مجیدی این چه حرفی بود که امروز زدی، گفتم آقای هویدا من از روز اول که شما را دیده ام تا امروز حرفم را بصداقت خدمتتان گفته ام رودر بایستی هم نکرده ام. اگر یک جاهائی ملاحظه کردم و حرفهایم را نزد ولی در یک چنین جلسهای که شما دعوت میکنید و اصفیاء هست و هوشنگ انصاری هست و میخواهید که واقعا "به اصل و ریشه مطالب بپردازیم و راه حل ها را پیدا بکنیم، آنجا دیگر من نمیتوانم رل بازی کنم، آنجا دیگر باید حقیقت را خدمتتان عرض بکنم، من امروز با اعتقاد خدمتتان عرض میکنم که ما باید استعفاء بدهیم و برویم.

سؤال: چرا این فکر را میکردید؟

دکتر مجیدی: برای اینکه میدیدم ناتوانی دستگاه را و ناتوانی دولت را در حل مشکلات، من وزیر برنامه بودم همه مشکلات را میدیدم. میدیدم که وقتی من میگویم: آقا برای مبارزه با قیمتها کتک زدن، شلاق زدن، چاره نیست و میبایستی پرداختهای دولت را کم بکنیم، بودجه را باید کم بکنیم، هزینه های نظامی را بایستی کم بکنیم، این ساختمانهای بی معنی را کم بکنیم، هیچکس به حرفم گوش نمیدهد و عوضی میروند به جای دیگر و گریه را کتک میزنند بجای

اینکه اساس کار را درست بکنند.

سؤال: شما که این مشکلات را میدیدید خودتان فکر کرده بودید که استعفاء بدهید؟

دکتر مجیدی: چندین بار.

سؤال: استعفاء دادید؟

دکتر مجیدی: نه برای اینکه خدمتتان عرض میکنم که این را بما گفته بودند که در زمان اعلیحضرت همایونی، در زمان سلطنت شاهنشاه آریا مهر کسی استعفاء نمیدهد، هر کسی که لازم باشد بموقعش مرخص میشود. این فرمولی بود که هر چند وقت به چند وقت زیرگوش ما میگفتند و من چند بار شده که قصد کردم استعفاء بدهم و بروم کنار این جواب را شنیدم، باشوخی، ضمناً "هم این را خدمتتان عرض بکنم که روزی که رفتم در زندان شهربانی که ابتهاج را که مدیر عامل سازمان برنامه بود و در بازداشتگاه شهربانی در کنار دریانی زندانی شده بود به بینم. دیدم که دریانی نشسته و کنارش هم ابوالحسن ابتهاج نشسته است. چون من برای ابوالحسن ابتهاج خیلی احترام داشتم هنوز هم احترام قائل هستم و ابوالحسن ابتهاج یکی از رجال اقتصادی خوب ایران بود که خیلی خوش فکر بود و خیلی خدمت کرد با ایران ولی رفته بود به بازداشتگاه شهربانی برای اینکه مخالفت کرده بود با سیاست کمکهای نظامی آمریکا به ایران. روزی که ————— اد میرال فلچر و آقای هنری کابوت لاج آمدند به سازمان برنامه و آنجا جلسه کردند با آقای ابتهاج و ابتهاج آنجا روی میز سازمان برنامه و همان میزی که شما بنده را پشت آن دیده بودید در سازمان برنامه، پشت خودش را کوبیده بود روی میز و گفته بود اگر شما میخواهید با ایران خدمت بکنید، برای ایران، کمکهای اقتصادی را اولویت بدهید نسبت به کمک نظامی و به کمک نظامی اولین اولویت را ندهید، زیرا اقتصاد است که ممکن است این مملکت را نجات بدهد و موجب پیشرفتش بشود. بعد برای اینکه ابتهاج مخالفت کرده بود با کمکهای نظامی، آن بساط برایش درست شد که طرح عمران خوزستان درست نبوده که در نتیجه ابتهاج ده ماه یا یازده ماه دقیقاً "نمیدانم چند ماه رفت توی زندان. من همیشه از روزیکه آمدم پشت میز سازمان برنامه، چون قبلش که ————— پیش نیامده بود که من استعفاء بدهم، برای اینکه در وزارت تولیدات کارم خوب پیشرفت کرد و در وزارت کار هم نسبتاً "بدون مسئله کارم را انجام دادم و خیلی هم توانستم به قضاوت خودم خدمت بکنم. ولی در سازمان برنامه بود که ————— مواجه با مسائل اصلی شدم ولی از آن روزی که پشت میز سازمان برنامه نشستم منظره ابتهاج در بازداشتگاه شهربانی که کنار دریانی نشسته بود از خاطر فراموش نکردم تا روز آخر، و هر امضایی که پشت میز سازمان برنامه کردم با در

نظرگرفتن این بود که مبادا این امضاء مرا ببرد به بازداشتگاه شهربانی. وقتی که از دولت آمدم بیرون هرکسی که بمن ایراد میگرفت میگفتم هرکسی بکار من ایراد دارد، در سازمان برنامه، من حاضر در یک دادگاه صالحی جوابگو باشم. با این اطمینان کارهایم را در سازمان برنامه میکردم بطوریکه هیچ چیزی، در سازمان برنامه، من امضاء نکردم که در مقابل یک دادگاه مسئول باشم و رعایت قانون را کردم، رعایت مصلحت مملکت را کردم و رعایت همه چیز را کردم. یک چیزهایی است که در اختیار من نبود، و قتیکه من بودجه را درست میکنم و میگویم که بودجه باید بنظر من یک چنین تقسیمی داشته باشد و یک تقسیم دیگری را تصمیم میگیرند، آنجا دیگر من یک مشاورم.

سؤال: خط کلی را چه شخصی تعیین میکرد؟

دکتر مجیدی: الان راجع به آن صحبت میکنم، اول من این بحث را تمام نکنم چون صحبت این بود که من چرا استعفاء ندادم، چون من میدانستم که اگر بخواهم خلاف جهت آب شنا بکنم جایم توی بازداشتگاه شهربانی است همانطور که بالاخره هم شد و بعد از مراجعت آقای خمینی به ایران که من همان روز شب سه سرکارم رفتم و با وجود اینکه شرایط کاملاً نامناسب بود گفتم من تا موقعیکه کسی بمن ایراد نگرفته سرکارم میروم، سرکارم که رفتم غروب هم آمدند و مرا گرفتند، یک هفته که در زمان آقای بختیار در زندان جمشیدیه بودم، ایرادیکه بمن گرفتند این بود که سوء استفاده از قدرت کرده‌ام، من چه سوء استفاده‌ای از قدرت کردم ولیکن یک عنوان کلی کافی بود که مرا بکشد توی زندان. چون در یک چنین شرایطی انسان دیگر آن آدمی نیست که بتواند با فراغ بال و با راحتی خیال بگوید که من تا این لحظه وظیفه‌ام را انجام دادم و امروز دیگر قادر نیستم وظیفه‌ام را انجام بدهم و میروم کنار، چون وقتی آمدید و وارد این کارها شدید مسائل تغییر میکنند و با این علت بود که من استعفاء ندادم ولی خیلی واقعی بود که واقعا فکر میکردم که صلاح شخص خودم اینست که استعفاء بدهم.

سؤال: آقای دکتر مجیدی واقعا یکی از مطالبی که من همیشه خودم آنرا سؤال داشتم و شاید همیشه این سؤال برایم مطرح بود که چه شخصی تعیین میکرد که چه باید بشود، آیا مردم، یعنی خواسته‌های مردم بود، یا آینه‌بینه، و یا اینکه شاید ما زیاد معتقد به تحقیق و یافتن راه حل کارها و این مسائل نبودیم یعنی در دستگاه ما آن قسمت تحقیق و بررسی شاید فقط یک اداره‌ای بود، واقعا چه کسی اینکار را میکرد، آیا تصمیمات را میگرفتید و میبردید حضوری یا اعلیحضرت، یا اعلیحضرت تعیین میکردند؟

دکتر مجیدی: واقعا خیلی مشکل است به چنین چیزی جواب دادن. برای اینکه در بعضی از شئون مملکت واقعا در حد وزراء، وزراء قادر مطلق بودند که هر

کاری که دلشان میخواستند و همچنین در سطح دولت و باین جهت نمی‌شود گفت . چون در خیلی از موارد اعلیحضرت خیلی اطمینان میکردند به حرف یک وزیر ، خیلی اختیار میدادند بیک وزیر که هر چه دلش میخواست بکنند . بطور مثال ، در دهیشت وزیران یا در حد شورای اقتصاد خیلی مسائل میدادند که ما با آن مخالفت میکردیم ولیکن وزیر مربوطه آن قدرت را داشت که بتواند کارش را انجام دهد بدون اینکه به مخالفت ما توجه کند . یعنی تا این حد میخواستیم بگویم که خیلی موارد بود که یک وزیر کاملاً اختیار داشت که کارش را انجام بدهد بعداً اگر موفق میشد میگفت من کردم ، اگر خراب میشد حساب اعلیحضرت میگذاشت و میگفت اعلیحضرت تصویب فرمودند و کسی هم نبود در آن اطاقی که آن وزیر میرفته پهلوی اعلیحضرت که اعلیحضرت کاری را تصویب بکنند . پس یک مقدار زیادی مسائل و اشتباهات و کج رویها و نارسائیهایی بود که مسئولش وزراء بودند ولیکن به حساب اعلیحضرت گذاشته میشد . یک مقیاس هم از مسائل بود که اصلاً دولت یا یک وزیر کاملاً نسبت به آن غریبه بود و نمیدانست که چطور میشود ولی ناچار بود که قبول بکند چون در سطح بالاتر نسبت به آن تصمیم گرفته شده بود ، بطوریکه این خط اصلی که میکشیدمشکل است که بآن جواب بدهیم زیرا یک سری مسائل بود که با اصطلاح جزء امتیاز اعلیحضرت بود که رویش تصمیم بگیرند ، مثل مثلاً سیاست خارجی و مسائل نظامی . بعضی مسائلی که یکجورده جنبه مهم و با اهمیت داشت ، از نظر استراتژی بلند مدت اقتصادی ، مثل ذوب آهن که اعلیحضرت یک فکری داشتند راجع به ذوب آهن و این فکر را با سرسختی دنبال میکردند و خوب خیلی هم مبارزه میشد و تلاش میشد که آنطور نشود ولی وقتی واردکنه مسئله میشدیم واقعا " یک منطقی برای اینکار دیده میشد ولی واقعا " اصولاً " ما آنقدر قدرت نداشتیم که در آن زمینه خیلی موثر باشیم ، منظورم از ما که میگویم دولت است ، مثال میزنم ، در زمینه پتروشیمی ، در زمینه مسائل نفتی ، در زمینه ذوب آهن ، بخصوص اینها یک طرحهای اصلی بود که اعلیحضرت خیلی شغف آنها علاقه داشتند و خودشان هم برنامه‌هاش را تصویب میکردند و آنها را در واقع میشد گفت که اساس کارها بود و بقیه شئون را ماسعی میکردیم که با آنها تطبیق بدهیم ، و در بقیه شئون ما نسبتاً " اختیار کافی داشتیم و نمیشد گفت نداشتیم و جایی هم که با شکل برخورد میکردیم این اختیار را داشتیم که برویم استدلال بکنیم یا ما قانع بشویم یا اینکه اعلیحضرت را قانع بکنیم و خیلی موارد پیش میآمد که اعلیحضرت نظرشان را اصلاح میکردند .

سوال: پس به این حالتی که منعکس میکنند که شما " از اعلیحضرت دستور میگرفتند درست نیست ؟

دکتر مجیدی: نه اتفاقاً " اعلیحضرت خیلی با زبودند ، خیلی فرصت صحبت

میدادند، خیلی توجه میکردند، خارج از آن مسائلی که گفتم که آنها را هم  
 اگر ما مطرح میکردیم استدلالش را برای ما میکردند، مثلاً "خیلی موارد شده بود  
 که ما میگفتیم واقعا" مصلحت میدانید که اینقدر ما خودمان را درگیر کنیم  
 در چنین کاری و اعلیحضرت بمن توضیح میدادند که بله باین علت است و باین  
 ترتیب است، مثلاً "در همین مسئله گاز شوروی و خط لوله دوم گاز بعثت  
 با رمالی سنگین که ایجاد میکرد من شخصا" در یکی از شرفیابیها حضورشان  
 عرض کردم که اینکار با این بار سنگینی که دارد مشکل ما میتواند آنرا در  
 برنامه بگنجانیم و اولویت آنقدر بالا نیست و ایشان توضیح میدادند که ما  
 از نظر رابطه خودمان با اتحاد شوروی و اینکه شوروی احتیاج به انرژی دارد و  
 اگر ما بتوانیم این احتیاج شوروی را از نظر گاز تامین بکنیم، در مقابل ما  
 یک اطمینان هائی میتوانیم از شوروی بگیریم و در نتیجه یک نوع همکاری  
 بیشتری را میتوانیم از آنها انتظار داشته باشیم و آنها در جاهای دیگر ناچار  
 میشوند که با ما همکاریها و سازش هائی داشته باشند که آنها برفع مملکت  
 است چه در زمینه نظامی، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی،  
 مثل کمک کردن به رفع مشکلات حمل و نقل و غیره. یعنی میخواهم بگویم که  
 آنجا هائی هم که، یک نوع احساسی میکردیم که یک نوع تصمیمی دارد بـ  
 تحمیل میشود، میرفتیم حضورشان و این فرصت را داشتیم که حرفمان را  
 بزنیم و اعلیحضرت استدلال بکنند برای ما. در زمینه نظامی من بعنوان مثال  
 بگویم در سال ۴۴ یعنی در زمستان ۴۴ که ما میخواستیم بودجه سال ۴۵  
 را درست بکنیم کسر بودجه، نسبتاً قابل توجه بود خیلی سعی کردیم کسر  
 بودجه را از بین ببریم نشد. رفتیم با تفاق اصفیاء و هویدابه حضـ  
 اعلیحضرت، او آخر تابستان بود و ایشان هنوز در کاخ سعدآباد بودند. طرف  
 پائیز و اوائل مهر بود که ما میخواستیم بودجه را به شکل کلی اش که همان  
 سیاستهای اصلی بودی عرضشان برسانیم که فرمودند من اینرا باین ترتیب قبول  
 ندارم و برویدیک راه حل هائی پیدا کنید که این کسر بودجه کم بشود و برطرف  
 بشود، بعد رو کردند بمن و گفتند شما که متخصص بودجه هستید چه راه حلی دارید.  
 من حضورشان عرض کردم که ما چاره نداریم جز اینکه از هزینهها بزنیم برای  
 آنکه در مورد درآمدها ما تقریباً "حداکثر پیش بینیها را کرده بودیم و لسی  
 معذالک جوابگو نبود، این بود که عرض کردم ناچار ما باید از هزینهها  
 بزنیم. اعلیحضرت شوخی کردند و گفتند که اینرا که منم بلدهستم و  
 لازم نیست که من متخصص بودجه باشم، بدیهی است وقتی که درآمدن میرسد  
 از هزینه میزنند ولی شما یک راه حل های دیگری را برگردید و پیدا کنید.  
 خوب منم جوان بودم در آن موقع و از اینکه اعلیحضرت مرا یکخوردند دست  
 انداختند ناراحت شدم و با خودم گفتم که دل بزنم به دریا و گفتم حالا که  
 ما را دارند دست میاندازند ما هم اصل حقیقت را بگوئیم و گفتم قربان

واقعیت امر اینست که این بودجه نظامی خیلی سنگین است و مناسب این مملکت و مناسب این بودجه نیست و اینجا است که گرفتاری اصلی است. اعلیحضرت خیلی ناراحت شدند، شاید خیلی هم نه ولی ناراحت شدند و خیلی به چشم‌های من نگاه کردند و بعداً "گفتند که شما عادت ندارید برای ارتش تان خرج کنید حالا برای اینکه شما بفهمید که واقعیت چیست و موضوع چه هست، شما بروید و ظرف پانزده روز برای من یک آماری بیاورید، اما مقایسه بیاورید از افزایش بودجه نظامی این کشورهایی که بشما میگویم: عربستان سعودی - پاکستان - ترکیه - عراق و سوئیس. ما آمدم بیرون و البته هویدادم در کاخ سعد آباد رو کردیم و گفت دیگر پیش اعلیحضرت اینطور صحبت نکنی، این چه طرز صحبت کردنی است. من گفتم آقای هویدا من حرفی نزد و گفتم که بودجه نظامی سنگین است و سنگین هم هست این بودجه مملکت این بودجه نظامی و این هزینه نظامی را نمیکشد، مرحوم هویدا گفتند نه جلوی اعلیحضرت هیچوقت راجع به مسائل نظامی و بودجه ارتش اینطور شما صحبت نکنی... خوششان نمیآید. بهر صورت ما رفتیم دو سه هفته کار کردیم از هم... سفارتخانه‌های ایران اطلاعات گرفتیم و خودمان را جمع و جور کردیم و یک صورتی درست کردیم که نشان میداد همانطور که اعلیحضرت پیش بینی کسری بود بود پیشرفت یعنی افزایش هزینه نظامی این چند کشوری که صورت آنرا بمن داده بودند همه خیلی بالابود، بعضی از آن کشورها که ظرف یکسال تا سال دیگر دو سه برابر شده بود مثل عربستان سعودی، بودجه نظامی ترکیه هم خیلی بالابود، حتی سوئیس را هم راست میگفتند که در آن سال افزایش بودجه نظامی اش قابل توجه بود. بعداً "من پانزده روز بعد رفتم خدمتشان و گفتم این مقایسه‌ها را حاضر کرده‌ام، گفتند نتیجه چیست، عرض کردم نتیجه اینست که مثلاً" افزایش بودجه این کشور ۳۰ درصد داشت، آن دیگری ۲۵ درصد، آن یکی ۴۰ درصد، یکی هم هست که بودجه نظامی آن سه برابر شده است. اعلیحضرت سری تکان دادند و جواب ندادند و هیچ مطلبی نفرمودند و موضوع را عوض کردند و به مسئله دیگری پرداختند. این نشان میداد که واقعا "چقدر بزرگ منش هستند و نمیخواهند طرف را حسابی دماغش را به خاک بمالند، میخواهم بگویم که من در یک چنین موقعیتی بودم در آن موقع، یک جوانی که معاون سازمان برنامه و مسئول بودجه است میآید و یک چنین جسارتی میکند و اینطور حرف میزند و اعلیحضرت نیز فرصت اینکه آدم قانع بشود میدادند تا معلوم شود که این راه، راه صحیح است.

سوال: خوب شما حالا درست دو چهره از اعلیحضرت مشخص کردید، یکی اعلیحضرتی که خیلی بزرگ منش خیلی آزادخواه خیلی دمکرات هستند و دیگر اعلیحضرتی که وقتی تلویزیونی را ملاحظه کردند و بحث شما را در

تلویزیون دیدند، از آن بحث‌شان را راحت شدند، برافروخته شدند، پس شما یک تصویر کلی خودتان بدهید از اعلیحضرت، با کدامیک از این دو تصویر شما بیشتر کار کردید؟

دکتر مجیدی: من همیشه با این دو تصویر مواجه بودم و یک مثال دیگر برایتان میزنم، روزیکه کابینه هویدا استعفاء داد روز شنبه بود که کابینه جمشید آموزگار معرفی شد. در بیاناتی که آنروز فرمودند، اکبر یادتان باشد گفتند که: این تغییر دولت باین علت است که سازمان برنامه کارش را درست انجام نداده و ترمزکننده اقتصاد مملکت بوده و تمام بلاها را بر سازمان برنامه انداختند. همان شب در شمال، چون اعلیحضرت در شمال تشریف داشتند، یک مهمانی بود که من آنجا بودم و اعلیحضرت وقتیکه تشریف آوردند به مهمانی، هویدا بمن گفت که بروم جلو و عرض احترام بکنم. منم رفتم حضورشان و مرا کنار کشیدند و فرمودند: امروز صبح ما مجبور شدیم یک حملاتی به سازمان برنامه بکنیم ولی خودتان میدانید که اشکالاتی در کار برنامه ریزی ما بوده همیشه و این سیستم قابل دوام نبود و ما میبایستی در این سیستم تجدید نظر بکنیم و یک شکل سوپل تر و نرم تری اتخاذ بکنیم که طرحهای اصلی اجرا بشود و یقیناً مسائل تحت الشعاع طرحهای اصلی باشد. خوب به بینید اینجاست که اعلیحضرت حمله کردند به سازمان برنامه و قیافه سخت‌شان را نشان دادند و شب هم خیلی بزرگ منشا نه دلجوئی فرمودند. خیلی با من شوخی کردند و مهربانی فرمودند و من فکر میکنم که لازمه هر لیدری هست که هر دو چیز را داشته باشد یعنی هر دو چهره را داشته باشد. اگر قرار باشد که همیشه چهره سخت و شکننده داشته باشد و نتواند جلب محبت و جلب قلوب بکند، نمیتواند موفق شود و موفقیت اعلیحضرت همایونی، بنظر من در این بود که هر دو جنبه را داشتند، جنبه خیلی سخت‌گیر و خشن را داشتند در عین حال که جنبه انسانی را خیلی رعایت میکردند، ایشان بنظر من خیلی انسان شریفی بودند.

سؤال: حالا برگردیم به دوره فعلی، باین ترتیب که شما چه فکر میکنید، چرا اینطور شد، چرا این وضع پیش آمد، چه کرده بودیم که نباید میکردیم؟

دکتر مجیدی: این دیگر خیلی بحث مفصلی است.

سؤال: حالیکه مختصرش را بفرمائید، واقعا "چه نواقصی داشتیم و چه گروهی را فراموش کردیم، چه توقعی در مردم ایجاد کرده بودیم که نتوانستیم انجام بدهیم؟

دکتر مجیدی: والله این دیگریک بحث خیلی پیچیده است و در یک صحبت و در یک نیم ساعت و در یک وقت محدودی بنظر من نمیشود حلش کرد. تا این لحظه "اقتلا" ۲۰ یا ۲۵ کتاب راجع به ایران نوشته شده، هر کدام را "آنالیز" بکنید و ببخوانید می بینید که یک مقداری حرفهای درست زده اند و یک مقداری مسائل را نادیده گرفته اند. اصلاً توجه نکرده اند، یک چیزهایی را هم واقعاً "مبالغه کرده اند ولی اینکه در مجموع چرا اینطور شد؟ خوب بنظر من یک مملکتی مثل ایران در آن کانتکست سیاسی و اجتماعی خاور میانه سعی میکرد که یک راه نوئی برای خودش باز کند که این راه نوخیلی دشمن داشت، چه در داخل و چه در خارج، منتها در یک دوره زمانی فاکتورهای داخلی یعنی فاکتورهای باصطلاح مخالف و معارض داخلی و فاکتورهای خارجی دست بدست هم داد و متوجه یک هدف شد و آن هدف سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران بود. عوامل اجتماعی که تهدیدکننده وضع ایران باشد همیشه وجود داشت. در هر موقعی که شمانگاه کنید ظرف این پنجاه و چند سال اخیر وقتی قبلاً از آن، عوامل مرتجع مذهبی وجود داشتند که از هر فرصتی استفاده میکردند، منتها این اواخر آنها یک راه تازه پیدا کردند که خودشان را مجهزه فلسفه مارکسیسم کردند و باصطلاح یکنوع مبارزه جوئی و مبارزه طلبی را دنبال کردند. با در دست داشتن تجربه سایر کشورها و با در دست داشتن یک فلسفه که در کشورهای مختلف بافته و ساخته شده و تجربه شده بود و باصطلاح در آن مکتب تعداد زیادی ایرانی تربیت پیدا کردند و از نحوه مبارزه مسلحانه در خاور میانه بین فلسطینیها و اسرائیلیها استفاده کردند و آدمها را آنجا تربیت کردند، از نظر جنگی، از نظر مبارزه مسلحانه، از نظر عملیات خرابکارانه و اینها در یک موقع زمانی که درهای مملکت بروی آنها باز شد، حالاری چه اشتباهی درهای مملکت باز شد و روی چه مصلحتی درهای مملکت باز شد، من کار ندارم، ولی خوب بالاخره یکدفعه سه چهار هزار آدم مجهز و مسلح و مجهز به یک ایدئولوژی حساب شده و کار شده و پخته شده و تجربه شده با دانش نظامی، با دانش جنگهای پارتیزانی، با دانش خرابکاری یکدفعه ریختند در مملکت، نتیجه اش این بود که یکدفعه در یک روز شهر تهران با آتش کشیده شد و شما نمیدانید که اصلاً چه شخصی اینکار را میکرد. همه از هم سؤال میکردند این کیست که اینکارها را میکند، یکی میگفت ساواک میکند، یکی میگفت کمونیستها دارند میکنند، در حالیکه تمام اینها اشتباه بود و آن عده که خود ما راهشان داده بودیم توی مملکت، داشتند اینکارها را میکردند. این بنظر من یک مقداری کوتاه بینی بعضی مقامات بود که مسئولیت امور انتظامی و امنیت مملکت را بعهده داشتند و اطمینان بیش از حد به یک شکلی از رهبری، که در واقع آنطور نبود، ولی فرض میشد که آنطور است و خوب اشتباهات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مختلف، ولی مسائل اقتصادی و اجتماعی بنظر

من نمیتواند عامل اصلی باشد برای اینکه در هر جامعه، پیشرفت جامعه موجب  
یکنوع نوساناتی میشود، موجب یکنوع تغییرات و تحولات تند و شدیدی میشود  
ولی اگر دستگاه اداری مملکت، و دستگاه سیاسی مملکت کارش را درست انجام  
دهد، اینها را میتواند تحت کنترل بگیرد. بحران های اقتصادی یک چیز تازه  
نیست که در مملکت ما فقط پیش آمده باشد، از شروع صنعتی شدن جوامع اروپائی  
و بعداً " امریکا این " سیکل " های اقتصادی نوسانات اقتصادی، بحرانها و  
دوران های رونق یکی پس از دیگری وجود داشته و بعضی خیلی شدید بوده و لسی  
ساخت سیاسی و ساخت رهبری و ساخت اداری این کشورها آنچنان قوی بوده که  
توانسته است آن شوکها را تحمل بکند، بعضی وقتها هم بهم ریخته است.  
مثلاً در آلمان قبل از جنگ و همینطور در ایتالیا نظم را بهم ریخت. در بعضی از  
کشورها هم همینطور شده ولیکن بهر صورت این یک چیزی نیست که در مورد ایران  
بگوئیم تنها دلیل بهم ریختن نظم، سرعت رشد اقتصادی یا تنها دلیل عدم  
توجه بگروههای کم درآمد یا تنها دلیل وجود تمایلات مذهبی در مردم بوده  
است، زیرا اینها همیشه وجود داشته و همیشه اختلاف و شکاف بین طبقات مختلف  
وجود داشته، النهایه در یک دوره کمتر، در یک دوره بیشتر و همه اینها  
واقعاً جواب داشت بشرط اینکه دستگاه مدیریت و دستگاه اداری مملکت  
آمادگی توجه باینها را میداشت و چون آن آمادگی را نداشت لذا نظم بهم ریخت،  
منتها این سرعت بهم ریختن از این جهت بود که تمام عوامل در آن جهت کار  
کرد. من شخصاً فکر میکنم که بدون اینکه منکر بشوم که گرفتاری اقتصادی  
موثر نبود، زیرا احتمالاً موثر بود، همینطور گرفتاریهای اجتماعی حتماً موثر  
بوده است و ما واقعاً یک دوگانگی در جامعه ایران بوجود آورده بودیم که  
یک اقلیتی تقریباً از تمام مواهب بهره مند بود و یک اکثریتی، که آنهم بهره مند  
بود، ولی فکر میکرد که او بی بهره است. کسانی که در " پروس " تغییر بودند  
فرض میشد که آنها تنها بهره گیران از پیشرفت اقتصادی هستند و دیگران نیستند،  
در حالیکه دیگران شاید هم بیشتر بودند، منتها این حالتی که یک عده تخصیلات گزوه  
خارج، یک عده مدیران جوان، یک عده که شانس اینرا داشتند که در دستگاه صاحب  
مقام و مسئولیت بشوند یا در بخش خصوصی بتوانند پیشرفت بکنند و موفق باشند،  
آن گروه با اصطلاح " الیت " که در ایران وجود داشت در یک طرف قرار گرفته بود و  
بقیه در طرف دیگر و یک مقداری هم تظاهرات بی معنی این شکاف را موجب شده بود  
ولی خوب این گرفتاری اجتماعی و در واقع این " دایکتومی " که وجود داشت،  
بین یک گروه کمتری و یک اکثریت بیشتری، اینها را اگر کسی منکر باشد که  
آدم روشن بینی نیست. پس عوامل اقتصادی وجود داشت، عوامل اجتماعی وجود  
داشت، و عوامل سیاسی وجود داشت ولی آنچه که بنظر من علت اصلی پاشیده  
شدن آن دستگاه و بهم ریختن نظام اداری و سیاسی مملکت شد، این بود که  
ایرانی که در سال ۱۳۴۰ وضع درآمد سرانه آن صد و خورده دلار بود، بعضیها

میگویند ۱۲۰ دلار، بعضی میگویند ۱۸۰ دلار و بعضیها میگویند ۲۰۰ دلار، دیگر نمیشد ایرانی را که درآمد سرانه اش در حد ۱۲۰ یا ۱۳۰ دلار بود با همان سیستمی اداره کرد که درآمد سرانه افرادش ۲۲۰۰ دلار شده بود. ظرف ۱۵ سال یا ۱۶ سال، ایران از یک ایران کاملاً فقیری تبدیل شده بود به یک ایران غنی‌تری یا کمتر فقیری. پس یک محتوایی در جهات مختلف تغییر کرده بود، یعنی در جهت درآمد، کشوری شده بود که درآمد سرانه آن از ۱۳۰ دلار رسیده بود به حدود ۲۲۰۰ دلار. ایرانی با جمعیت آن موقع که فرض کنید ۲۵ یا ۲۶ میلیون نفر بود، شده بود ایرانی با جمعیت ۳۶ میلیون نفر، ایرانی با ترکیب "دموگرافیک" فرض کنید ۵۰٪ زیر ۲۰ سال شده بود، ایرانی با ترکیب جمعیتی ۵۰ درصد زیر ۱۶ سال یعنی ایرانی خیلی جوانتر، خیلی "ایموشنال" تر، خیلی ملت‌بیز و نتایج‌نا ایرانی شده بود خیلی قابل تهییج. ایرانی که جمعیت شهرنشین آن ۲۰ درصد یا ۲۵ درصد بود، شده بود ایرانی با یک جمعیت شهرنشین روی ۴۰ درصد و ۴۵ درصد. ایرانی که بیسوادیش ۹۰ درصد بود، شده بود ایرانی که بیسوادیش ۶۰ درصد بود یعنی همه چیز تغییر کرده بود، ترکیب شهریش تغییر کرده بود، جمعیت شهرنشین آن تغییر کرده بود، ترکیب سنی اش عوض شده بود، ترکیب باسوادی‌اش تغییر کرده بود، ترکیب بهداشتی عوض شده بود، نسبت مرگ و میر آن وقتها زیاد بود ولی این‌ها و آخرکاهش قابل توجهی یافته بود، سن متوسط ایرانیها از حدود چهل و هفت یا چهل و هشت سال رسیده بود، اگر اشتباه نکنم، چون من این رقمها را حالا در دست ندارم، ولی گویا رسیده بود روی ۵۵ سال و ۵۶ سال. خوب همه چیز عوض شده بود، اقتصاد عوض شده بود، اجتماع عوض شده بود، ولی چهارچوب اداری همان بود، همان شهربانی بود، همان ساواک بود، همان مجلس بود، همان ارتش بود، یعنی شما یک چهارچوبی داشتید که محتوایش خیلی عوض شده بود و خیلی بزرگ‌تر شده بود، خوب این محتوی چهارچوب را میشکند و بالاخره هم چهارچوب را شکست و اگر بقول امریکا فیها دریک "نات‌شل" جواب را از من میخواهید من معتقدم که ایران چون چهارچوب مدیریتش عوض نشده بود از هم پاشیده شد. (پایان نوار ۱ ب)

#### شروع نوار ۲ الف

سؤال: راجع به تغییر سیستم در ایران آیا چنین چیزی هیچوقت مطرح نبود، البته هیچوقت نمیشود گفت که راجع به آن سیستم کلی‌وا اساسی و قانون اساسی و آن سه اصل، کسی حتی فکر تغییر بخواهد بکند، ولی بطور کلی آیا هیچوقت بحثی بود یا مطلبی مطرح میشد که یک گوشه‌ای را لااقل تغییر داد، نه اینکه بصورت کلی بنا را عوض کرد، ولی یک مقدار همین اداری را که شما مطرح کردید، مثلاً "جا بجا بشوند و یک مقدار روابطشان تغییر و تحول پیدا کنند؟"

دکتر مجیدی: درآمد موقع راجع با این مورد خیلی بحث شد و در این جهت خیلی کار شد، و قتیکه من صحبت از چهارچوب میکنم، از آن بحث بالاتر میروم، و میروم در

بحث همان مسئله که شما میگوئید راجع به آن کسی حرف نمیزند ولی راجع به آن، من میخواهم حرف بزنم. به بینید من معتقد هستم آنجا که ما غفلت کردیم آنجا بود که به قانون اساسی درست توجه نکردیم، اگر قانون اساسی درست اجراء میشد الان که آدم بر میگردد و باز نگاه میکند به قانون اساسی، ملاحظه میکند که قانون اساسی ایران، قانون اساسی خیلی خوبی بود. قانون اساسی و متممهایش، اگر درست اجراء میشد، اگر همان قانون اساسی که خوب بالاخره باز حمت و بایستک انقلاب بدست آمد، زیرا آن قانون با شوخی و خیلی آسان بدست نیامد، اگر ما آنرا محترم میشمردیم و درست عملش میکردیم، بنظر من جواب مادر آن بود. اما ماهیچوقت نخواستیم و نتوانستیم قانون اساسی را درست اجراء کنیم، وقتیکه عملکرد قوای سه گانه را اسم میبردیم ایجادنا راحتی میکرد. من یادم هست که همان اولین ماههایی که مسئول جناح پیشرو در حزب رستاخیز شدم، نشستیم با دوستانمان در جناح پیشرو و یک طرحی تهیه کردیم با اسم دیدگاههای شش گانه سه جناح پیشرو که آنرا اعلام کردیم در خرداد یا تیر ۱۳۵۶، من برای اینکه ایسن دیدگاههای شش گانه را اعلام بکنم یک طرح و در واقع یک "اکسپوزه دوموتیو" یا یک پیشدرآمدی برایش نوشتم که با همکاری دوستانمان در جناح پیشرو تهیه شده بود و کار من تنها نبود. در آن طرح من ذکر کرده بودم که چیزهایی که لازمه جامعه امروز ایران هست، یکی عملکرد صحیح قوای سه گانه را ذکر کرده بودم که خیلی ایجادنا راحتی کرد و گفتند منظورشان از این عملکرد قوای سه گانه چیست و من گفتم که قربان خیلی روشن است که سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه باید درست عمل بکنند تا در نتیجه اجتماع بطور صحیح اداره بشود. گفتند خیر، مگر حزب رستاخیز وجود ندارد، مگر نمایندگان حزب رستاخیز و مسئولین حزب رستاخیز نمیتوانند نظرا جرائیات دولت باشند، آنها که خیلی زودتر میتوانند نظرشان را به دولت بگویند تا اینکه مجلس یا نمایندگان مجلس، در هر صورت وارد جزئیات آن بحث نمیشوم، در آخر بحث بمن فرمودند که آنچه که مهم هست اداره ملت است و آنچه من و ملت میخواهیم، لذا شاید منظور این بود که در قیاس کلمات و فرم نباید بود، البته اینطور نفرمودند ولی فرمودند که قانون اساسی آن چیزی است که ملت میخواهد و من میخواهم یعنی که آن ورقه که در آن قانون اساسی نوشته شده آنقدر مهم نیست واقعا" که قصد و اراده ملت و شاه مهم است. ولی خوب این گفتنش قشنگ است و فکرشان هم خیلی خوب است ولی در عمل باید دید که ملت بچه طریق میتواند اظهار نظر بکند. وقتی که مجلسش، مجلس ساختگی است، وقتیکه حزبش در واقع حزب تحمیلی است، در واقع یعنی ملت فقط هیچ چیز، و میماند آنچه که شاه میخواهد، باین جهت میبایست مایک ترتیبی میدادیم و یک ترتیبی را پیش بینی میکردیم که واقعا" مردم احساس مشارکت میکردند از طریق مجلسشان و اگر حزبی هست، از طرف حزبشان. همان حزب رستاخیز را اگر واقعا" آزاد میگذاشتند که مردم افرادش را انتخاب میکردند

شاید واقعا " خیلی از مسائل را حل میکرد. بالاخره مردم که دقیقا " نمیدانند در قانون اساسی چه هست و چطور عمل میشود، مردم آنچه که میخواهند اینست که بدانند حرفشان در یکجائی شنیده میشود و بدانند که اگر مثلا " از یک مسئول دولتی عدم رضایتی دارند، عدم رضایتشان را میتوانند بیان کنند و اگر احتیاجی دارند، این احتیاج را میتوانند بگوش مسئولین برسانند. منتها شما هر طور " چنل " آنرا درست بکنید مردم اگر نتیجه را بدست بیاورند راضی هستند، ما این " چنل " و این کانال ارتباطی را بین مردم و مسئولین اجرائی برقرار نکرده بودیم. حالاروی نقص سیستم بود، روی آماده نبودن مسئولین بود، روی انتظار بی جای مردم بود، آنها مهم نیست ولی ما آن سیستمی را که میباید این عمل را بکنند بوجود نیاورده بودیم، اینجا است که قالب نمیگنجید، یعنی محتوی نمیگنجید در قالب، چون در یک سطح پائین تر، با فقر بیشتر، با بیسوادی بیشتر و با ارتباطات کمتر، چون یکی از مسائلی که در این دوره بین سال ۱۳۴۰ و ۱۳۵۶ و ۵۷ تغییر کرده بود مسئله ارتباط بود، تلویزیون را که میدانید چه اثری داشت روی مردم، مردم از طریق تلویزیون یک چیزهایی را فهمیدند که اصلا " نمیدانستند، مردم نمیدانستند که هیئت وزیران چطور تشکیل میشود، یا مجلس چطور تشکیل میشود، همه اینها را پای تلویزیون دیدند مثل اینکه خودشان در همانجاها حضور دارند ولی از آن طریق هم مابدترین قیافه دولت را نشان مردم دادیم، بدترین قیافه مجلس را نشان مردم دادیم، لذا اگر مردم احساس مشارکت در این طرز حکومت میکردند مسلما " این انفجار پیش نمیا آمد. چون مرتب آنرا اصلاح میکردند، یعنی خود سیستم خودش را اصلاح میکرد ولی اینطور نشد و اینجا است که من میگویم که قالب مناسب نبود برای محتوی، همان قانون اساسی بدون هیچگونه دستکاری، اگر درست اجراء میشد، آن " فلکسی بیلته " لازم را داشت که این قالب را تغییر بدهد و مناسب بکند با محتوی، ولی اینکار درست انجام نشد. ایکاش میشد این حرفها را میتوانستیم در پنج یا شش سال قبل بهمین راحتی بزنیم.

سؤال: منم در همین فکر بودم ولی حالا که فرصت داشتید که این حرفها را با خودتان بزنید، خودتان را چطور ارزشیابی کرده اید پس از این چند سال خدمت.

دکتر مجیدی: من اگر ۳۰ سال برمیگشتم به گذشته و من میشدم همان جوانی که تازه از فرنگ برگشته بودنبال کار میگردد، همان راهی را میرفتم که رفته ام. تردیدی نیست که من آن راهی را که رفتم با اعتقاد رفتم. خط اصلی همین خط بود، من بهیچوجه تردید ندارم، برای مملکتی مثل ایران یک شکل حکومتی که مناسب با مردمش باشد و مناسب با تاریخش باشد و مناسب با فرهنگش باشد، لازم است حکومتی در ایران سرکار باشد که بتواند این گروههای اجتماعی را و گروههای نژادی و گروههای مذهبی و گروههای زبانی مختلف را زیر چتر خودش

بیآورد و متحد بکنند و وحدت آنها را حفظ بکنند و بهر صورت راجع به خصوصیات و ظاهر سیستم حاکم بر ایران در آن زمان هیچ ایرادی ندارم، من راجع به شکل کار و شکل عملکردش ایراد دارم، من معتقدم که ما مجهز بودیم بتمام ابزار و وسائل و مقررات و قوانینی که بتوانیم مملکت خودمان را خوب اداره بکنیم ولی ما درست اجراء نکردیم، پس من الان همان راه را میروم منتها این بار اشتباهات " تاکتیکی" را اصلاح میکنم در حالیکه آنموقع این اشتباهات تاکتیکی را ما یا مهم تشخیص ندادیم یا سازش کردیم یا اصلاً ندیدیم.

سؤال: خوب اکنون شما خودتان یک چیزهایی را که دلتان میخواهد بگوئید که در صحبت شما نبوده، آیا خودتان دیگر چه فکر میکنید؟

دکتر مجیدی: من فکر میکنم که مسائل کلی همین هائی است که گفتم با اضافه اینکه من معتقد هستم که ایران راهش راه مدرنیزه شدن است، ایران راهش راه صنعتی شدن است، ایران راهش راهی است که رضا شاه انتخاب و شاهنشاه آریا مهرداد داد. من معتقد هستم که در جهت گیری، در هدف گیری ما اشتباه نکردیم، بهر صورت وقایع کوتاه مدت هر چه باشد، تغییری جهت های موقت هر چه باشد، در بلندمدت، ایران همان راهی را خواهد رفت که رضا شاه رفت. برای اینکه موقعیکه رضا شاه این راه را رفت، در جهت مدرنیزه کردن ایران و صنعتی کردن ایران هیچ چیزی نبود که خودش ابداع کرده باشد، همه مردم ایران میخواستند و از زمان امیر کبیر میخواستند. شما حتی نوشته های قبل از زمان امیر کبیر را که میخوانید، در زمان فتحعلی شاه کسانی که رفتند به روسیه و برگشتند همه با افسوس و حسرت از روسیه و از اروپا برگشتند که چرا ما در این جهل هستیم، چرا در این عقب افتادگی هستیم، پس این یک جنبشی است، یعنی یک ایده و فکری است که در مغز هر جوان ایرانی که از محیط تنگ خودش خارج شده و بیرون را یک نگاهی میکند، برای مملکت خودش آرزو دارد و بنظر من ایران توازن خودش را بدست خواهد آورد و مسلماً " همین راه را ادامه خواهد داد، هر چه باشد این وقایعی که امروز ما می بینیم، و این تاریخ اندیشه های که این گروه مسلط بر مملکت ما در حال حاضر دارند رواج میدهند. ایران یک مملکتی است که با ۴۰ میلیون نفر جمعیت با یک منابع طبیعی و غنی، یک موقعیت استراتژیکی بسیار مهم و حساس و قادر به مبارزه با عواملی که علیه استقلال و وحدتش عمل میکنند و میخواهند تحت قید بیآوردنش یا تجزیه اش بکنند و باین جهت مملکتی است که آینده اش مسلماً " درخشان است و این تلاطم که دچارش شد، خود موجب تقویتش خواهد شد و در راه پیشرفت و نوشدن و نوسازی، با ثبات قدم بیشتری قدم بر خواهد داشت، ولی مسئله اینست که برای عمر ما شاید خیلی طولانی باشد ولی برای عمر مملکت و ملت ما قابل تحمل است.

## شروع نوار ۳ الف

سؤال: آقای مجیدی شما بطوریکه من اطلاع دارم یک مقداری با خانم سیمادبیرآشتیانی در مورد آقای امیرعباس هویدا صحبت کردید و خاطرات خودتان را یک مقداری بایشان گفتید، متأسفانه چون این خاطرات کامل نبوده و فرصت نکردید تا محرفهائی را که در این زمینه دارید بایشان بگوئید، من خواهش میکنم که بقیه این بحث را با هم دادامه بدهیم و مخصوصاً "اگر امکان داشته باشد یک مقداری اول راجع به اولین برخوردهائی که با آقای هویدا داشتید و اولین همکاریهای که با ایشان شروع کردید و خاطراتی که از روزهای اول همکاری با ایشان دارید و مخصوصاً "اینکه در آن ابتدا ایشان را شخصاً" و نقش ایشان را در دنیای سیاست ایران چطور میدیدید و طی همکاری طویل‌المده که با ایشان داشتید چه نوع تحولی احیاناً" در روش سیاسی آقای هویدا مشاهده کردید و این تحول را احیاناً "اگر بوده چطور" آنالیز" میکنید؟

دکتر مجیدی: داستان را از اینجا شروع کنم که در سالهای ۳۶، ۳۷، ۳۸، حتی تا سال ۳۹ ما یک گروهی داشتیم که بیشتر اعضاء آن گروه مسئولین و کسانی بودند که وارد سازمان برنامه شده بودند، اشخاصی که در این گروه بودند تا آنجا که من بخاطر هم هست اکثراً "در سازمان برنامه بودند و آن اسم‌هایی که در خاطر من هست که بگویم: منوچهر گودرزی بود، سیروس سمیعی، خداداد فرمائیان، رضا مقدم، جواد منصور، فتح‌الله ستوده، کریم‌پاشا بهادری، منوچهر محامدی، جواد وفا بودند و دکتر ناصر اتفاقاً که دکتر در طب بود و خارج از سازمان برنامه بود. این اسم‌هایی که گفتم تا اینجا که رماندان سازمان برنامه بودند و خود من و یک جوانی بود بنا به بهرام رخسانی که در بخش خصوصی بود، با زهم احمد ضیائی که از سازمان برنامه بود و سیروس غنی که از سازمان برنامه بود و بهر صورت این عده بودیم ما، که یک گروهی درست کرده بودیم که در حدود ۱۸ تا ۲۰ نفر بودیم و هدف هم این بود که بتدریج هسته‌یک‌نوع کا رسیاسی را پایه‌گذاری بکنیم و یک گروهی بوجود بیاید که در واقع تبدیل بشود به یک حزب سیاسی در آینده، چون فکر میکردیم که سال‌هایی بود که همانطور که اقتصاد ایران راه افتاده بود، بعد از شروع در آمدن نفت و یک‌نوع آینده‌نگری برای توسعه اجتماعی و اقتصادی ایران، بنا بر این فکر میشد که مملکتی که دارد زیر بنایش تحول و توسعه پیدا میکند احتیاج به یک روبناهای سیاسی هم دارد و در نتیجه ما فکر کرده بودیم که دور خودمان جمع بشویم و به بحث مسائل مختلف روز و مسائل سیاسی بپردازیم و رفته رفته جهت‌گیری بکنیم در مورد کارهای سیاسی که بعداً "خواهیم کرد، خوب طبعاً" در آن موقع غیر از ما کسانی دیگری هم بودند که این فکر را داشتند و هم‌اکنون ما شنیدیم که مرحوم حسنعلی منصور هم با یک گروهی جمع شده و یک گروهی تشکیل داده که اسم آن، گروه مترقی است. قبل از آن هم البته یک گروه دیگری بود که در آن گروه جمشید آموژگار و عبدالرضا نصاری جمع بودند و قصدشان این بود که آنها هم یک چنین کاری بکنند و مثل اینکه موفق نشدند و بین آنها پاشیدگی پیش آمد بدعلت اینکه افق‌های مختلف فکریشان با هم تطبیق نمیکرد با هم گروه‌ایران نو که در آن گروه ایران نوشایدوزن جمشید آموژگار بر دیگران می‌چربید و بعضی از افراد گروه ما هم در آن شرکت داشتند و بعداً "آمدند و این گروه ما را درست کردند ولی حسنعلی منصور گروه مترقی را درست کرد که زودتر شکل گرفت و زودتر توانست به مرکز قدرت نزدیک بشود و کارسیاسی آن را در یک اشل بزرگتری عمل

بکند، ما یک گروهی بودیم که اکثریتمان این فلسفه را داشتیم و این دید را داشتیم که ما باید بصورت تکنوکراتی که دست بکار توسعه اقتصادی مملکت هستند و میخواهند که برای آینده یک نوع نقش "لیدرشیپی" و در واقع بیطرفی برای خودشان حفظ بکنند با شیم و از جمله خیلی بحث های داغی داشتیم در جلسات خودمان که بعضی از اعضاء ما پیشنهاد میکردند که ما باید مرکز قدرت نزدیک بشویم که منظور این بود که به شخص شاه نزدیک بشویم و اکثریت قاطع ما معتقد بودیم که نخیر، موفقیت و شانس ما برای آینده ایمن خواهد بود که استقلال خودمان نسبت به مرکز قدرت حفظ بکنیم که بتوانیم در واقع در یک بازی سیاسی دمکراتیک، یک نقش موثر و مستقلی داشته باشیم و بخصوص دست نخوردگی خودمان را حفظ بکنیم که برای آینده ایران مهم است که یک نوع زمینه برای گروههایی که بتوانند یک قسمتی از افکار عمومی و یک قسمتی از جامعه را نسبت به خودشان معتقد بکنند و اعتماد آنها را جلب بکنند، فراهم شود و ما این توانایی را برای خودمان بوجود بیاوریم. لذا ما در یک چنین آتمسفری در واقع و در یک چنین فضایی در آن سالها کار میکردیم و علاوه بر کار دولتی و رسمی و اداری خودمان هفته ای یک مرتبه جلسسه داشتیم و بحث های سیاسی میکردیم که روی مسائل مختلف بود و با یک چنین دیدی که ما میخواستیم استقلال فکری خودمان را حفظ بکنیم و استقلال رای خودمان را داشته باشیم طبعاً نسبت به یک مقداری از کارهای دولت با نظر انتقادی نگاه میکردیم و در واقع میشد گفت که همین دید داخل سازمان برنامها را ما داشتیم که موجب شده بود سازمان برنامها در نظر دولت بعنوان یک دستگاهی که دولت اندر دولت است و یک "پوزیسیون" مستقل برای خودش دارد، جلوه کند که در آن سالها در دو سال اولش ابتهاج رئیس سازمان برنامها بود که خود ابتهاج هم یک چنین دیدی داشت و بهمین علت هم از سازمان برنامها کناره رفت و بعداً "مرحوم خسرو هدایت شد وزیر مشا و روسرپرست سازمان برنامها و مرحوم هدایت با توجه به اینکه با و گفته بودیم که ما علاوه بر اینکه جزء مرئوسین شما هستیم یک چنین گروهی هم در داخل خودمان داریم و مرحوم هدایت که خیلی سعه صدر داشت و واقعاً یک انسان بی نظیری بود گفت خیلی خوب من اطلاعی ندارم ولی شما کار خودتان را ادامه بدهید و در واقع بدون اینکه بعنوان وزیر دولت اقبال بخواهد یک جنبه سرکوبی داشته باشد ولی برعکس خیلی با سعه صدر نگاه کرد و ما گفت که ادامه بدهید و من حرفی ندارم. لذا در آن سالهای ریاست مرحوم هدایت هم ما جلساتمان را داشتیم و کارسیاسی را خارج از سازمان برنامها انجام میدادیم. البته نمیشد اسمش را صد درصد سیاسی گذاشت چون خیلی مقدماتی بود و جنبه ظاهرش یک گروه دوستانه بود که در واقع میرفت بطرف اینکه یک شکلی در آینده احیاناً بگیرد و منهدم دبیر این گروه بودم و صورت جلسات آنرا منظم داشتم که در تهران حالا جزء چیزهای از بین رفته من باید با شدیا اینکه موجود باشد و یک روزی جنبه تاریخی خواهد داشت چون خیلی صحبت های جالبی مادر آن جلسات میکردیم. در این جلسات گاهی صحبت از گروه مترقی میشد که یک چنین گروهی هم بوجود آمده و در آنجا همه یعنی آن کسانی که آشنائی داشتند با آن گروه، بخصوص جواد منصور که برادرش آن گروه را داشت در واقع "آشوال" هم روی هر دو بود. چون جواد منصور

طبعاً " با گروهی که برادرش درست کرده بود ارتباط داشت و شاید هم در جلسات آنها شرکت میکرد، در جلسات ما هم شرکت میکرد و بعداً " چند نفر از اعضاء ما را هم به آن گروه بردند و بعداً زاینکه گروه ما از هم پاشید متوجه شدیم که بعضی از افراد گروه ما را از مدتی پیش منصور غز زده بود و برده بود پیش خودش. از جمله کریم بهادری، فتح الله ستوده، فریدون معتمد وزیری که یادم رفت اسمش را ببرم که او هم جزء گروه ما بود که بعداً " رفت جزء گروه منصور و معلوم شد که اینها به هر دو جا میآمدند. بهر صورت در این گروه خیلی صحبت از شخصی با اسم امیرعباس هویدا میشد و کسانی که با آن گروه ارتباط داشتند بما میگفتند که مغز اصلی گروه مترقی امیرعباس هویدا است، اگر چه ریاست با حسنعلی منصور است و لسی در واقع " ثنوریسین" و مغز متفکر و موتور فکری و "انتلک توئل" آنها امیرعباس هویدا است و اولین باری بود که با اسم امیرعباس هویدا آشنا میشدم. البته من از زمانی که در فرانسه تحصیل میکردم، فریدون هویدا را دیده بودم و میشناختم ولی هیچوقت موجبی پیش نیامده بود که برادرش را بشناسم و یا راجع به برادرش اصلاً چیزی بشنوم و لسی در این جلسات خیلی صحبت میشد که امیرعباس هویدا عامل اصلی و مغز متفکر گروه مترقی است.

سؤال: قبل از اینکه دورتر برویم میخواستم به بینم که مبتکر گروه شما احیاناً " چه شخصی بود و اگر کسی بوده بفرمائید؟

دکتر مجیدی: چون من از اول وارد نبودم و یکروز سیروس سمیعی بمن گفت که ما یک گروهی درست کرده ایم و در بین خودمان صحبت کرده ایم که شما خیلی خوب هستیید برای این گروه، و من اول گفتم که اگر کار سیاسی میکنید من حاضر نیستم، و او گفت نه فعلاً " سیاسی نیست ولی برای آینده کار سیاسی را رد نمیکنیم و الان جنبه سیاسی ندارد و با این جهت من هم رفتم جزء آنها و برای بار اولی که رفتم عده ما خیلی محدود تر بود و شاید پنج شش نفر بیشتر نبود که اول کار بود، ولی چطور شد که این فکر بوجود آمد؟ بعداً " من متوجه شدم که همانطور که میدانید وقتی برنامه عمرانی دوم شروع شد و ابتهاج برای اینکه برنامه دوم خیلی موثر بتواند اجراء بشود و واقعاً " تحول اقتصادی و زیربنائی مملکت شکل بگیرد قرارداد بیست با "فوردفاندیشن" که فوردفاندیشن یک گروه مشاوره را از دانشگاهها و اردیبه‌ایران و در واقع یک دفتر اقتصادی برای ایران بوجود بیآورد و یک عده ای که در تربیت بشود برای برنامه ریزی اقتصادی مملکت و طبعاً " یک تعدادی از جوانان را که در آمریکا تحصیل کرده اند اینها در واقع کمک کردند که بتوانند بیآیند به ایران و کار بکنند و دفتر اقتصادی را درست بکنند و قبل از آنهم برای تشکیلات اداری مملکت، یعنی اول برای تجدید تشکیلات سازمان برنامه و آماده کردن یک سازمانی که بتواند بعداً " کار برنامه ریزی و سپس توسعه اصلاحات را به سایر دستگاها مملکت بعهده بگیرد، بوجود آمده بود که بصورت یک قرارداد با موسسه جی، ای، آی، " گاورنمنت ادوایزری اینستیتوشن " بود که در آن قرارداد هم یک عده از ایرانیها استخدام شده بودند که کمک بکنند با مشاورین آمریکائی

برای بهتر شدن تشکیلات اداری سازمان برنامه و بعداً " دولت که در آن کار هم یک‌عده‌ای آمده بودند. سال ۱۳۳۶ سالی بود که این توافق‌ها و این زمینه‌سازی‌ها میشد برای اینکه سازمان برنامه مدرنیزه بشود و تجدید تشکیلات پیدا کند و کار اقتصاد آن تقویت بشود لذا یک‌عده از جوانان آمدند به سازمان برنامه که به آنها یکباره مسئولیت‌های عمده هم داده شد. اولین کسی که در این موقع آمد به سازمان برنامه در کار این دو قرار داد با جی ای آی و باها رو آورد ادوایزری گروپ، منوچهر گودرزی بود که در تابستان سال ۳۶ آمد و مشغول شد بکار در سازمان برنامه. قبلاً " منوچهر گودرزی و سیروس سمیعی و حسین کاظم‌زاده در موسسه علوم اداری دانشگاه تهران، علوم اداری تدریس میکردند و آمدند در سال ۳۶ به سازمان برنامه که دفتر تشکیلات سازمان برنامه را پایه‌گذاری کنند، بعداً " هم به تغییرات دیگر سازمانی سازمان برنامه بپردازند. من قبلاً از منوچهر گودرزی در ارتباط با یک چیز دیگر و همکار دیگری آمدم به سازمان برنامه و آن همکاری از اینجا ناشی شده بود که قبل از تمام این کارها ابتهاج متوسل به بانک بین‌المللی شده بود که سازمان برنامه احتیاج به یک دفتر فنی قوی دارد که دفتر فنی سازمان برنامه را بوجود آورد و برای مسئولیت آن هم یک نفر متخصص که مورد اعتماد بانک بین‌المللی باشد خواست، که شخصی با اسم پرو دوم از طرف بانک بین‌المللی معین شد و آمد به تهران که دفتر فنی سازمان برنامه را پایه‌گذاری کرد و یک قرارداد هم در همان موقع با استان نفورد ریسرچ انستیتوت سازمان برنامه امضاء کرد که با زپولش را فوردا ندریشن میداد، یعنی فوردا ندریشن با کمک استان نفورد ریسرچ انستیتوت امضاء کردند که یک کار در غیر فنی ولی متخصص در امور مالی هم بوجود بیاید و در آن استان نفورد ریسرچ انستیتوت به تهران فرستاد، یکی در اوایل سال ۳۴ آمد و یکی در اول سال ۳۵ که یکی بلژیکی بود بنا م فرانسیس کراکو که یک بانکیه بلژیکی بود با سابقه خیلی زیاد کار در بلژیک و کنگو و یک مدتی هم "ادمینستراتور" شهر بین‌المللی طنجه بود که آمد به تهران و بعداً با هم یک امریکائی بنام مورگان سیبت که مورگان سیبت تجربه‌ای داشت در کار در پوینت فور و برنده جایزه رودس هم بود که در کار این قرار داد آمد به تهران، برای این دو نفر که یکی بلژیکی بود و دیگری امریکائی و هر دو هم انگلیسی میدانستند و هم فرانسه، یک نفر را میخواستند که با اینها همکاری داشته باشد و اقتصاد هم بداند، من شنیدم این مسئله را و رفتم داد و طلب شدم و استفاده شدم. من با این دو نفر در کنار دفتر فنی سازمان برنامه یک هسته در واقع دفتر اقتصاد آینه‌ساز را بوجود آوردیم که بیشتر کار مالی میکردیم ولی کار اقتصاد هم جزء آن بود مثلاً " برای اولین بار در تابستان ۱۳۳۵ مالیست کار مل طرح‌های سازمان برنامه را درست کردیم، آن موقع حتی سازمان برنامه مالیست کار مل همه طرح‌ها را نداشت ما آنها را "کلاسیفیه" کردیم و گروه‌بندی کردیم از نظر "پریورتیه‌ها" و اولویت‌های مختلف که در این مرحله بودم تا اینکه حدود شهریور ماه همان سال اولین گزارش مالی که برای بانک بین‌المللی فرستاده شد من تهیه کردم با واقعاً " حداقل اطلاعاتی که آن موقع قسمت امور مالی سازمان برنامه در اختیار ما گذاشت که در واقع ما یک نوع "بلنس شیت" سازمان برنامه

را درست کردیم و فرستادیم که ایران بتواند اولین و امش را بگیرد. در یک چنین شرایطی بود سا زمان برنا مه که جوانها آمدند به سا زمان و همه علاوه بر اینکه آمده بودند بعنوان متخصص و کارشناس و مسئول، ولی در عین حال میخواستند که برای خودشان یک نوع شرایط کار ملتری هم بوجود بیاورند که فقط یک آدمی نباشد که کار فنی میکنند و در واقع کار شناسی میکنند بلکه میخواستند وارد زندگی اجتماعی - سیاسی ایران هم بشوند و لذا اینها بعلمت وجه مشترکی که بین آنها بود یکی اینکه همه در یک حدود سنی بودند و همه در یک موقع به سا زمان برنا مه آمده بودند و همه در کا دریک "لیدر شپ" واقع شده بودند که لیدر شپ ابتهاج بود، و کار میکردند و همه معتقد به ابتهاج بودند یعنی عنوان یک آدمی که کارش را بلد است و پرکار است و جرات دارد و دیدش نسبت به مسائل اقتصادی دید صحیحی است، برخوردارش با مسائل توسعه اقتصادی و اجتماعی برخوردارستی است، باین ترتیب در واقع اینها بهم نزدیک شدند و در مقابل در سا زمان برنا مه یک مقاومت خیلی شدیدی هم بود علیه این عده که قدیمیهای سا زمان برنا مه سعی میکردند که جلوی پیشرفت این عده را بگیرند و شرایط کار آنها را مشکل بکنند و لذا این منافع مشترک صنفی آنها هم ایجاب میکرد که بهم نزدیک بشوند برای اینکه بتوانند با فشارهایی که از داخل سا زمان برنا مه روی آنها هست، رویا روئی داشته باشند. لذا این عوامل و این شرایط موجب شد که این عده دائماً نسبت بهم نزدیکتر بشوند. همانطور که میدانیم اول اینگونه کارها بصورت دوره شروع میشود و بعداً " دوره یکمقداری جدی ترمیشود و عده بیشتر میشد و یک هدفی پیدا میکند و برنا مه کار پیدا میکند و تبدیل به یک فعالیت احیانا " سیاسی میشود این کار به این ترتیب شروع شد، ولی کسانی که در آن خیلی موثر بودند یا چهار اسمی که میتوانم بگویم که خیلی موثر بودند در بوجود آمدن این گروه: منوچهر گودرزی، جواد منصور، خدا داد فرما ثیان و سیروس سمیعی بود. این چهار نفر از همه بیشتر در بوجود آمدن این گروه موثر بودند و دیدشان هم یک دید خوبی بود و یک دیدی بود که یک گروهی تشکیل بشود که یک مرکز تفکری بشود و یک نوع پایگاه و سنگری باشد برای اینکه ایده های صحیح را پیش ببریم و جایی که لازم است بهم کمک بکنیم و مقاومت کنیم. چون از همان ابتداء احساس میشد که اگر سا زمان برنا مه بخواد درست کار کند، هدف دشمنی و حمله عده زیادی قرار میگیرد چه در داخل دولت و چه در داخل مجلس و چه در مقامات بالاتر و حتی ممکن است مورد خشم پادشاه هم قرار بگیرد. لذا برای همه ما این مسئله پیش میآمد که اگر ما بخوایم کارمان را درست انجام بدهیم و مثل یک آدم معتقد کار بکنیم و اظها ر نظر بکنیم و این استقلال رای را داشته باشیم که روی یک مسأله بگوئیم نه، لازم است که همدیگر را داشته باشیم. اگر تک تک بخوایم به جنگ برویم شکست میخوریم و اگر دسته جمعی باشیم ممکن است شانس موفقیت ما بیشتر باشد، باین چنین طرز استدلالی بود که ما این گروه را بوجود آوردیم و ادا مه دادیم.

سؤال: آیا گروه اسم نداشت؟

دکتر مجیدی: روی اسم آن خیلی بحث شد و گفتیم که تا موقعی که برنا مه و هدف ما روشن

نشود اسمی روی آن نگذاریم باین جهت اسم گروه روی آن ماند و وقتیکه می‌گفتیم جلسه گروه، میدانستیم که همان است.

سؤال: حالا برگردیم به آقای هویدا، روی این پایه شما چطور رسیدید به آشنائی با ایشان؟

دکتر مجیدی: در اینجا یک پیرانتزبا زکنم که درهما موقع یک گروه دیگری هم بود که خیلی ادا مه داشت و تا سالهای آخر انقلاب هم وجود داشت و جنبه تخصصی بیشتری داشت که اسمش باید اینجا ذکر بشود، بنا م کانون اقتصاد، این کانون اقتصاد را مرحوم دکتر پورهایون پایه گزار آن بود و بیشتر جوانانی که در فرانسه تحصیل کرده بودند عضو آن بودند و برعکس آن گروه دیگر که تحصیل کرده آمریکا بودند. در این گروه تحصیل کرده‌های فرانسه و سوئیس بیشتر بودند و اینها هم بعد از یک مدتی آمدند دنبال من که حتماً باید بیاید جزء ما، البته من دیرتر آمدم چون اول در آن گروه وارد شدم و بعد وقتی که اینها گفتند من وارد بشوم، من گفتم که کار سیاسی نمیکنم ولی اینها گفتند نه، کانون فقط کارش اقتصادی است. بهر صورت این کانون اقتصاد بیشتر جنبه یک نوع جلسه دوستانه داشت و بیشتر مسائل اقتصادی مطرح میشد که البته بعضی اوقات مسائل سیاسی هم وارد آن میشد و جنبه همکاری دسته جمعی در آن نبود و یک نوع اجتماعی بود که بیشتر جنبه دوره دوستانه را پیدا کرده بود، در آخر کار بخصوص سالهایی که مرحوم پورهایون میآمد به جلسات و جلسات در واقع تحت الشعاع او قرار میگرفت، بعلمت محافظه کار بودن خود مرحوم دکتر پورهایون، ما هیچوقت بحث سیاسی نمیکردیم و یا اگر هم میکردیم خیلی محدود بود و بیشتر بحث درباره مسائل اقتصادی مطرح میشد و آخر سر هم که بیشتر جنبه دوستانه پیدا کرده بود و من برای اینکه محیط و فضای آن دوره را بیان بکنم این گروه را که اهمیت کمتری داشت و آنوقت هم مرتب تشکیل میشد، خواستم با اطلاع شما برسانم.

سؤال: چند نفر از افراد این گروه را میتوانید اسم ببرید؟

دکتر مجیدی: در کانون اقتصاد، مرحوم دکتر پورهایون بود، غلامحسین خان جهان‌نشا<sup>هی</sup> عبدالعلی جهان‌نشا، دکتر عبدالرضا عدل طباطبائی، دکتر ضیاء الدین هیعت، باقر شریعت که مدیر تهران اکونومیست بود و سهراب فیروزیان، مشایخی که در شرکت بیمه بود، وحید مهدوی، دکتر علی‌آبادی که بعداً " رئیس بانک رفاه کارگران شد و شخصی هم بود بنام پورسینا که در سوئیس تحصیل کرده بود، علینقی فرما نفرمانیان، ضیاء الدین شادمان و شجره بود که شجره یکی از کارمندان قدیمی وزارت دارائی بود که اقتصاد خوانده بود و کتب اقتصادی خیلی میخواند و تفاوت سن او با مادر حدود سی یا چهل سال بود، ولی بعلمت اینکه خودش را اقتصاددان میدانست در جلسات ما شرکت میکرد و همه با ویلی مهربان شدند و احترام میگذاشتند، دکتر معدل هم بود که برادر معدل شیرازی بود و البته من هم به جمع آنها پیوستم و اینها بودند.

سؤال: حالا برگردیم مجدداً " روی آقای هویدا، خواهش میکنم اولین برخوردهای

شخصی را با ایشان شرح بفرمائید؟

دکتر مجیدی: من در اینجا بودم که هویدا را از دور با این ترتیب شناختم. اولین برخوردی که من با هویدا داشتم در سال ۳۸، ۳۹ بود که بطور اتفاقی یک دفعه در یک مهمانی دیدم و دفعه دوم موقعی که دو گل آمده بود به تهران در شیراز ایشان را دیدم و هیچ با هم آشنائی نداشتیم و سلام و علیک نمی‌کردیم. اولین بار که من با هویدا آشنا شدم یعنی بهم معرفی شدیم دو روز قبل از این بود که منصور نخست وزیر بشود. من در صحبت با خانم دبیر آشتیانی گفتم که چطور شد که با منصور همکاری برقرار شد، چون منصور را من از قدیم میشناختم و چند بار هم اظهار تمایل کرده بود که من با ایشان نزدیک بشوم و من فکر می‌کردم که کار سیاسی نباید کرد و نمیتوانیم بکنیم، مگر در کار در همان گروهی که داریم کار می‌کنیم و افراد آن گروه هم خیلی از منصور خوششان نمی‌آمد، لذا من هم روی موافق نشان نمیدادم، با آنکه منصور چند بار پیغام فرستاد که بروم و با او کار بکنم. تا اینکه روز یکشنبه‌ای که منصور نخست وزیر شد، روز جمعه‌اش بمن تلفن کرد و من رفتم بمنزل ایشان و آنجا با هویدا آشنا شدم و بعد هم که حکومت منصور تشکیل شده بود و هویدا وزیر دارائی بود، اولیست مسئولیتی که بمن دادند مسئولیت کار بودجه بود که وزیر دارائی که میبایستی بودجه را بدهد به یک دستگاه دیگری خیلی نقش حساسی میتواندست چه از جهت جلوگیری فکرو چه از جهت کمک کردن به تحقق یا فتن این فکر داشته باشد که خیلی در اینجا هویدا از خودش شجاعت نشان داد و ضمناً "یکنوع دیسپلین کاری که با وجود اینکه وزیر دارائی بود خیلی به من کمک کرد که بتوانم تمرکز بودجه را در سال زمان برنامہ عملی بکنم که شما اطلاع دارید خودتان.

سؤال: در گروهی که حسنعلی منصور داشت، آیا هویدا در آن موقع نقش اساسی داشت یا اینکه یکی از افراد گروه بود که بر حسب اتفاق عضویت داشت؟

دکتر مجیدی: سنگینی وزن هویدا حس میشد. من هیچوقت در آن گروه نبودم و شرکت هم نکردم در جلسات آنها ولی همه کسانی که بعداً از آنها سؤال می‌کردم متفق القول بودند که هویدا خیلی وزن سنگینی دارد، البته رهبری گروه و در واقع قیافه "کاربر ماتیکی" حسنعلی منصور بود. حسنعلی منصور خیلی واقعا "کاربر ماتیکی" داشت و خیلی خوش صحبت بود و برخوردش خیلی دوستانه و گرم و صمیمانه بود و واقعا "انسان را بخودش جلب میکرد. من هر باری که مرحوم حسنعلی منصور را دیدم و برخوردی داشتم واقعا "یک خاطره خوشی از ایشان در من باقی ماند و خیلی در همکاری انسانیت داشت، خیلی خیلی احترامی که به انسان می‌گذاشت و حوصله‌ای که داشت در شنیدن حرف آدم و اگر هم میخواست حرف آدم را رد بکند خیلی با نزاکت عمل میکرد، واقعا "سمبل نزاکت و انسانیت و بزرگ منشی بود و این خیلی اثر می‌گذاشت روی هر کسی که با او تماس داشت و کار می‌کرد، بخصوص مرا که از قبل میشناختم و بهمین جهت نسبت بمن همیشه خیلی محبت داشت و من خیلی خاطره خوشی از مرحوم حسنعلی منصور دارم، ولی این کاربزمای

حسنعلی منصور روی جمع شدن افراد در گروه مترقی خیلی اثر میگذاشت و باین جهت در آن دورانی که هویدا در واقع نقش دوم را بازی میکرد کسی تردید نمیکرد در لیدرشیپی حسنعلی منصور، ولی با از بین رفتن او فوراً " همه دور مرحوم هویدا جمع شدند و شاید به همین دلیل بود که بعد از فوت حسنعلی منصور، با وجود اینکه جمشید آموژگا ردر کارکابینه ارشدیت داشت، اعلیحضرت امیرعباس هویدا را مسئول تشکیل کابینه کردند. امیرعباس هویدا بیشتر نماینده طرز فکر گروهی بود که حزب ایران نوین را بوجود آورد و بعداً " دولتی را که متکی به حزب ایران نوین بود تشکیل دادند و لذا او با وجود اینکه ارشدیت نداشت ولی نقش هماهنگ کننده اش ولیدرشیپی ایشان قویتر میتوانست باشد.

سؤال: پس در زمان نخست وزیری حسنعلی منصور شما به علت مسئولیتی که در سازمان برنامهداشتید، از لحاظ بودجه، با امیرعباس هویدا که در آن موقع وزیر دارائی بود — " تماس کاری زیاد داشتید. روابط خودتان را در آن موقع چطوری توصیف میکنید؟

دکتر مجیدی: در آن موقع که سال ۱۳۴۲ بود و بنده هم یک جوان ۳۴ ساله بودم یک مسئولیت عظیمی بمن داده شده بود بصورت در واقع پایه گزار یک سیستم جدید بودجه، که بودجه جامعه را برای دولت درست بکند شامل بودجه جاری و بودجه عمرانی و بودجه همه دستگاههای انتفاعی و بازرگانی دولتی را هم بیاورد زیر آن چتر که آن موقع یک امر محالی بود، برای اینکه تمام این سازمانهای دولتی و شرکتهای و موسسات انتفاعی اینها همه مستقل بودند و کسی نمیتوانست وجرات نداشت که بآنها حرفی بزند و یا از آنها سوالی بکند و توضیحی بخواهد. واقعاً " برای من، اگر یک تنه قرار بود اینکار را انجام بدهم خیلی کار مشکلی بود، یکی گرفتن بودجه از وزارت دارائی که خودش خیلی کار سختی بود، چون بودجه جاری دولت سالها و از ابتدای تشکیل دولت مدرن در ایران در وزارت مالیه و بعداً " وزارت دارائی تنظیم میشد و تمام سیستم حسابداری بآن بستگی داشت و پایه گزار آن در دهه های اخیر میلیسپو بود که یک سیستمی را که با کمک میلیسپو پایه گذاری شده بود، میبایستی تغییر داد و منطبق کرد با شرایط و احتیاجات زمان مملکت ما و این خیلی کار مشکلی بود. اگر حمایت هویدا نبود مسلماً " من نمیتوانستم اینکار را انجام بدهم ولی با حمایت هویدا ما اینکار را در فرصت خیلی کمی انجام دادیم لذا من یک خاطره خیلی خوبی از کمکها و همکاریهای که هویدا با من داشت دارم که موفقیت من مقدار زیادی بستگی با و داشت. آدم وقتی که نگاه میکنید به جزئیات آن زمان و به جزئیات امور و ریزه کاریها، خیلی مسائل هست که آن موقع اهمیت داشت و حالا که قضیه گذشته است، دیگر آن اهمیتها آنطور جلوه نمیکند و برجستگیهایش آنقدر نیست ولی برای کسی که از داخل آن سنگلاخها گذر کرده، هر واقعه، هر روزی، هر حادثه ای هر برخورد کوچک و نامطلوبی خیلی برایش میتوانست مهم باشد. لذا برای من خیلی مهم است و الا اگر ظاهراً مسئله را نگاه کنیم و بگوئیم که دولت تصمیم گرفت و اینها مجبور بودند که اینکار را بکنند، نه اینطور نیست، یعنی میتواند تصمیمی که از بالا گرفته میشود خیلی راحت توسط کارمندان و مسئولین اداری آنهم در یک دستگاهی مثل وزارت دارائی